شماره عمومی ۶
شماره خصوصی ۱ ل ۲.

۳

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: لطائف غیبیه با کاغذ فرنگی. جلد مقوا با روکش تیماج فرنگی

مؤلف متن: حاج میرزا احمد خان مجد الملک محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۰ آذرماه ۱۳۱۹ نوع خط: نستعلیق تحریری تعداد سطر: ۱۰ و ۱۲

جزء کتب: تاریخ سیاسی زبان: فارسی عدد اوراق: ۵۳

طول .... عرض .... شماره عمومی: ۲۴۳۶۵

وقفی / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری

ملاحظات: ۲۴۳۶۵



اساس سلطنت ... مقصود [illegible]
دنیا ... عظمت ... [illegible]
ملت در ... بال ... باید ... [illegible]
[illegible] ... داراست ... [illegible]
[illegible] ... عظمی ایران [illegible]
گردیده ... [illegible]

ضمیمه تماشاخانه

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

تزلزلات محروسه و امراض مزمنه از این سیاست بحرکت آمد فاعارض دولت
علیه ایران شد بقطعه اهالی ممالک محروسه وعده میدهد که ترقی کند ایران عظمی را
در احدی از جاده حق را نخواهند داد الّا آن کسانی که نسیم عدل و انصاف
به جانب ... در باین خلق جدا ... ولایت و ... دولت
ظاهر ... داراین انسیم تیره گون مانده بجای آن آسمان اظلم

و ملت روشن است و سرازیری این کشتی بدریای ... در همه جای
دنیا پوست ... هنگامه بزرگی گرم شود یعنی طبیعت مجرد
بر جان ایران مرضی آورده که در علاج آن از قوه طبیبهای ایران خارج
باشد اما مرض از این تشریح جزئی در اقتضای نیت دولت پیدا شده است
تشبث خواهند جستن خاطر دولت پادشاه ایران را از مردم سلب
کرده چه هر وقت در شبهه روی میداد پادشاه بعضی اعمال بهمه
نیت ... قوه ... رای پادشاه با مردم بخشش ثابت
لذا که ... واقع شده است آب را در سوراخ ... دیده ... که
ظلم کنندگان با پادشاه این است با سایر مردم چه خواهد بود چند نفر
صیاد ... پادشاه را طرف صیدها ...

درای خود کرده اند در تیغه تیزی اند خاطر او از سیاحت صحرا و کوه
و کشتن حیوانات بتسبیح گو فارغ بوده و منتظر بوده در تویی همین دقیقه موجب
قطع نفس و کوتاهی عمر دیگر نیست است از حد در اظهار کند اگر
بالفرض دو چیز در جاکری سالک لصاف که در یک جا حاضر بودن اسباب
شکار حرکه و دیگری حاضر شدن نیت اشیا نموده دوستی با مصور است
همین صیادان آن عمد نماند بخبر او لیست بر دو یمی نیت عیب کار
در تعاریف صحبت خیالی و منافع شیوه جمهوریت برده لوپی این اشخاص
از نظر پادشاه برجسته دفعات بی نظیر با شتباه کاری دال
گرفتی در لباسهای عشوه کننده طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت دور حل
دفعه امور مرتبه بلند کرده اند در نهضت موکب همایون در نهایت

شوق و چابکی است و سعادت با کمال مستی او که هیچگاه این صیادان
را با دردان کمایت ایران در طلب ما از نقمه اند نیست عهد و عهد با ملی است
در هر وقت استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیده با هم گردانی
آب داده پادشاه را خواهی نخواهی به دوشان به حرکت میدیدند تا امور سلطنت
و ملک داری نشود در خراب هرگونی بنده در نزد ما از هم تکیه چیزی
پر نظم دیدم خود با قیمت از عیش و نهایت چند ماه دولت در پادشاه را
با طراف و کنار مملکت کماهی حرکت میدهند و اگر لازم است حرکت
نمود نیابت کلیه یک نقطه نه تمام بهمن در ایرای لعطیت الموطنی
ازان با لا رفت این کار هم گشتی میرساند در بی نظم کند این داد و
پادشاه دستور [illegible] ازین جا در قدح حول گذشته مردم را بحث

از اختراعات خدا نکرده وجود مبارک سحر جادو شده است طایفه

ارباب معرفت بسمت تمرات ادعیه باطل السحر مداومت دارند

از تعویذات وحشت نداشتند تا این است در رسالت کلیه حمد و الصورت

جادوان را سید ... عه نسخه با نشره کرد الحمد بیرون باشد

برای خدا آیندگان مردم الحق پادشاه صورت لطفت را یک صفحه اضافه

ترجمه داده در عکس برای هیچ صورتی نیست دارد خیال با لطایف طی نموده

نامی تاریخ است در جرجیس جای جبری ازاده میرزا ده حبوب ... کل

باب کلاه و پوستین بر روی صندلی از دور فریاد کشیده برای مردم

این حیله بیچاره هیچ اثری از این ثمنی نیست جز خنده بر حکمت دیگر نمی

و استغنای حبیب و استغنای درویشی پیش از مرحوم والدم پیش مردم

تعبیر آن قرض الحسن است حسب اداری کنیم در خدمت راهبرم و در این ما حشم

براه دیگر نه بر او را بست در از خبر با خوبی تا از کمترین دست در به عقیب است

عرض است نه به ... حظ وحدت طب را ... دارند ...

و مرکوم آن مرحوم در بست او ... معلوم نیست یعنی ... کند در اطراف

صندلی آگهی ... متعین حرب ... در این عالم ... مصلحت نمی

بردند از ... حاجی ... عثمانی عهد الله ... مبارک کرده ایم داده اند

فرانسه ... میرزا ... میرزا ... میرزا ... علمای

که دیانت ... کشف ... را ... دست هم

از منشیان ... حبیب ... کرده اند ...

مرد ... آذربایجان و تمامی کردستان ... قشون ایران

فرامین مختلف و متعدده موجب ذلت و خفت نوشته رسمی گردیده

و در هر قضیه خواه نفع دولت یا ضرر دولت ایشان به اجزای خود برسند

پادشاه باید صبر و بردباری پیشه نموده و تغییر ندهد مگر وقتی که کسی

مصدر خدمتی بشود که مستحق چیزی و یا کدام عطیه دولتی باید او را

امتیاز داد این تغییر و تغییر ننمود تا لعنت رئیس کل و اتباع

او پیش خاطر پادشاه نشسته ام سعی و رغبت تربیت مردم

و ترک رذایل و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت دارد اگر باب

بطالت و ضایع شدن وقت است و منع ندارد اغراض

داره تشیید نکند همه عام را در تعلیم عوام شده بطالت محض است تعقیب

قانونی و آداب و رسوم طولانی را در عوض بهتر و بطالت

اینک رکود و موقوف داشته این نقص با سابقه در دولتی چالاکی و تبدیل

و تحریک و تجربه همین سلام و قیام به تعمیر را یک امید ادی از اینها

سلام پادشاه بشر در حضور خود هم الا التمرار منعقد نخواهد ظهور این حالات را

هیچ هنر حتمی باید کرد که تنها لفت سکته هم و همین پادشاه جبه در ترک

عنوانات نیز همین مخالف اراده ظهور یافت و تقدیم امداد مورد آنچه

انسی دهن اوست تسلیم صرف و سکوت محض است چه فرمان بردن چه

فرمان شاه و هرچه انس دهن اوست اگرچه در هر وادی باشد با طاعات

ظاهر و خفی و سکوت گویاتر از نطق تهذیب دیگر کنند تا حکم همین را طلب

و تحلیل کند همین نحو سلوک او مردم ایران را از آداب قدیمه منصرف

کرده او را برخط لی راف می‌دانند فقط مؤید الدوله اختصاص کند

گاهی از بدی عاقبت کار؟ رعایت کلیه را بوجود نواب ولیعهد لاحرمتی

به اتصالات دولت انگلیس او را با حضرت ولیعهد به بهانهای بهانگی

تحکم که این طول ندارد از خصایص صفات مردم کوتاه بین حق

ناشناس است رعایت کلیه را در وجود نوید الدوله حیانی قائل کرده

و اگر اروپائیان نیست در دنیا اروپائیان کتب خودشان را بر دین

و عثمانی پس از این ظاهر کنند نوید الدوله را از اروپائیان بهتر اند با این

تنبیهات از برکت نیت امیر دو ممالک محروسه رو آورده خود را آن حکومت

او نمیده اند روی او ولیعهد برگردد تب لا امروز در تبریز با حضرت عبدالعظیم

امین شده و آن احترام و از بیراهن عاقبتی در آن درجه نبود هر کس

آن درجه روشنی است مرعی نیست دولتهای بزرگ دنیا با قوه ما نیز

و حربه‌ئیه که اسلحه ایشان نسبت است و اگر وقتی در این ده قوه ضعفی پیدا نمود

تعبیه‌هائی خصم را جواب بگویند و بهمین سبب دقیقه از دقایق احترام را

نسبت بسلطنت فرو نمیگذارند بی احترامی و از رعایت کلیه این نسبت

سلطنت نمود باید بیک سمت مخصوصی حمل کرد طبقات مردم ایران

در این ایام فترت و از رعایت کلیه بی بهره و در دنیا سایه در دحله

خیال افتاده هر طبقه تابع یک اعتقادی شده اند بعض رعایت کلیه

و خود را از اتکا در روی زمین و اهل تک تعین شده اند به حکم تعلیم

دنیا دور شده کتب و حکومت را بحالی رسانده و اگر پادشاه او را

برای هر نوع حصه که نقض را جواب نگوید و هیچ حیثیت ندارد

و این شاه کارشناس است و از اسمای حیدر آباد ترکیه شده الطاف او داد

از حضرت ذات لا ابرجا معبود حق جناب در حال ادای دو کرده است

مجلس ایشان پاک نمایند و غرض از تزکیه نفس و تصفیه قلب و تهذیب خلق

بیان بود همین در شأن حق بالا رفت و هستی او ابرجا مانده و تجلیات

اربعه اسمای و افعال و صفات و ذاتی حضرت حق ظهور کامل بهم رساند

بر اینها از سرای باز مانده و معراج حق تعالی به معراج ایشان بود جزئیه

درجه رفعت کرامت رسیده و شراب طهور نوشیده و بمرتبت

قرب دائمی و صحبت و تمام اصحاب است اینها با سراسر آنهای خاموشی و ظهورات

عالم نغمگاه همچنان آن طبیعیان پرده است و پرستان از سر جهده

بشریت زهره ندارند تعیم پشت پرده شعاع مهرتابان سر تا سر جهان

فرو گرفت که هر شب تا ب شهود پیدا در ده که اوست حق

در همان نیستیم که گفت مبین درجات حق و تعیین با بیان امام و علمای اعلام

در قیام ایشان بر طریق انبیا و دوام آنها با سرای بیت هزار در ادای

تکالیف الهی و ضیاء سراج و ارائه منهاج قاصرند با انقضای عصمت

وقت برای امروز خود تکلیفی تازه که اذکر کرده اند و هیچ سید امته

اگر در رفع ظلم و بدعت جدیت در نشر آن بحث و دولت ایران

مبینه و خلق را انها جای کنید برای اموال و اولاد خود سفرها را

به صایب ثواب کنند حرف خیری بگویند تا در زده تحول از امانات

ایشان حضرت سعادتی در وجود علمیه ایشان مظهر آید بسمیک

در نظر این تحقیق رسیده نیست گر بگویم همه توجهات غم جدا کنی

توریه این دو صفت و بیان این دو طایفه شعشعه فرد است

و در بعضی از مؤمنین اخوّه حرکتی بهم رسیده در مراتب دینی تا اینکه چه با یکدیگر

در مقام نفاق و نزاع هستند اگر شریعت دولت نیست ریست ده اطبّاء

بامره نفاق و همه بمرحمت و نفاق دلایلی نمر زنده و آب صحیح

ذات ابسین شود بر نیان را حفظ نظام شریعت و صحت نفس و دوامی

عصبیت نفسانیت داشته اید حکم کنند این کسیر نصح را از هر دو محضر

صادق کننده و آن بیچاره تا اینکه سردود فریقین و این عزم و جهد

بالنفس و طبیعت رو بلای ملت بمرتبه راسخ شده در ضرر آن همه

نفرین و حبیب سلامت سرسید مقام هستی در ترقی از اعتبار افتاده که حکم

در دولت کسی نیست در شأن آن در دولت یعنی او نباشد در این کتب

به نفعی نفع او سر بود و نسخه خوب طبیب در شأن و تنوخ بهم رسیده

اگر طبیبی ببیند مریضی بعد از داوای که از بیماران سردن صعب است

باستعمال دواهای ضد نسخه مید بید بعد که بیمار ما تیر است یا تمکین طبیب

دیگر و تصدیق حذاقت او با این نفاق در در روش ملت بهم رسیده

و نفسانیت بر این که هیئت او کرد قبیح از قدر مصرف شود

اگر با غرض مصرف شود از کجا در این دفعه قربانی را از نادانی جهد کرد

نخواهد داد همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق عمل شده و ایشان را

در سه درجه تنزل داده رتبه اوّلی را معصیات عمر و حلم دو فاره یا حفظ

صنایع و عقاید ایمه ما بر دشته زبان ان درآمده است و نذه نقاریع

در همه امر شریعت است و بس حکمه متینه کس اگر سطحی محض حقیقت

و در جمعیت ایشان متحیّر شود چاره هزی نخواهد مگر بمرات وجود جود را

بر واقعه شرعیه اقدام دارند تحریر و کتابت در کارها میدهند نه احکامت
دو دانگ کتاب بلیته دخترند هرچه بار داده هرچند حکم بعمل
تصنیف می‌نمایند از هر جا صد البته بنود شیشه از اسباب بر جهید با
اسباب بریزند و نمره دل دنیاه دوا ماه به تکیه که از درجه
نائله صادر نمود از حکام درجه اولی و ثانی نادر است زیرا که در اجرای حکم
خود تا به حال پیرامون اوباش بد و جاهلیه نشر دهد این طبقه علم و ترتیب
و کلمه سینه زدن و دسته گذارند و امید داری در اوباش ... حوران
درجه علمای دارند از درجه اولی و ثانیه مدارند مذهب شیخیه از متمولات
تشییع است این اوقات یک علت ترقی شد و بجهة دولت دست
ایشان حمول کرده برای تمام منهج دولت عمل کرده بود ایالی

درغایت تحقیق می نماید لاجرم بعد ظهور حضرت صاحب علیه السلام
تمت نموده خواهد به اولی در بعضی تکالیف است در ایشان
حالا ولی دعوی چرمی با مساعدت شرعیه مردم که بیرون کم من یک
قسمتها مخصوص به و کان منافی قطعا و امکنه به ثانیه
دوامی احتیاج که چندی انس بود از بیت کردن عمل عوام و مشتغفته
هر یک واقعه حادث نموده از دفع آن عاجز باشند و لیکن
غیبت ... تکالیف ... حق شد ترتیب
عوام مضایقت دارند به ثانیه در قرص صفحه ... حالی طلبی
کرده اند ... کتب من ابیه سطره و لکن
کاتر ... تصاحب کرده و اجازه علم علمای اعلام

ملت و بقای این دولت را مغتنم نیست فقط از علاج این غفلت بر حذر
کرده عنقریب ولیعهد دولت ایران را توقعات اندرونی و بیرونی
منسوبان امین از دربار سلطنت بری شده تسخیر نقصد خواهد کرد از را عصبیت
این مذهب شیعه را امیدوارم که از خصوصیه مذهب دولت خارج باشد ازبرای
دولت یک نکته است ولیعهدی تعیین کنند که مردد دولت باشد عادات
حضره ایران طالع و قلوب اهالی مملکت دول خارجه را ازبیت الحدم منصرف کرده
و اعتقاد اینها این شده که ظلم و تعدی بی‌حد و شکنجه و اعدام نفوس در ازای
تقصیر کمی را رایج کردن و مردم را به سبب اندک جهت اعتبار دیه
انداختن در برای خاص و عام کردن و به حقوق ملتی دوده ملتی را با اغراض
نفسانی در نموده و تعارف ضایع و بیهوده انداختن از اصول مملکت داری اسلام است

و این دولت و تهران را دولت وحشی شناخته اند و حتی دول خارجه تهران را اجنبی
ایران در باب حکومت تنها بر اینها وارد است از ولایات از یاد مکینه
و بیان از بیانات کلیه بیرون شده تعدیات حکام به حال معادات
مملکت میرود میدهم که چگونه با این عدل و احتساب شاهنشاه در همه جا
فراین سرحدات نیز رسته تحتی مقام از جمله مالیات رایات کلیه خراب
میشود شهرها ضعف خود خراب کرده شکوت رایات کلیه علامت
رضا است و به ظلم و تعدیات و خرابی بیت در ... از ادات داده ام
در حال حکام و بهترین بهبین تعدیات را در کمال حرکت باسم اخذ
تفاوت عمل خود بین کل قسمه ادعیه‌ها عوض کنند تهدید کنند
در حقه از زبان پادشاه بحث کرده اند و عدل شاهنشاه را ظلم

نظم مبدل عمرانه بابها نوازش نمیکند و حکومت معتبر تر با بهای میاید و مال
تفاوت عمده سبب مدخل بر حقوق است برای آنکه کل در سده تعطیل
ان نمیگیرد و بقیه موجب و محصولی بمردم تقسیم نمیکند بعد از آنکه جزو با خود نیستگی
نمود تسعیر بهای ترجمان است در زمان حاکم بر حکم بهانه جو بجهت بازار
رویتی از عمال و سایر جزو ترجمان گرفته جزو با خود تقسیم رفته و حال
هم تفاوت جمیع بر مالیات افزون نمود سالهای کل فقرا و ضعفا
در ازای اصل مالیات عاجزند باید حرمه مخربی را بهانه در نیافته که حیات
لابد این بار را کشیده و دعا به دوام دولت کشیده از این تفاوت عیب
و مجمل عایب دیگر تجارت تازه کاید شده در شنبه است بازار اخراج
فرق درست این است از بازار خرج و سایر ان عکس ممنوع است

و از این بازار ترتیب یا نقصان در برد برگان دولت مینویسند خط دیها
در پادشاه معظم بعض اینان با ترتیب حقوق دولت و حد دو نیکری
و لیاقت و استحقاق را گرمی این بازار بغو بمهود کرده و عمولین مجهول
الحال حق داده در هرچه و هر درجه از منصب و هر منبع از ممرات
این باشند این نمونه عمل تجربه به قانون قصاص تا می حبه در بدنه
عام است ده از قیمه منصب و قدر سری را بهای رونق در بازار اخراج
سهم است سهم هر منزه نمیه باید تعیین شود در لوحی تحریر نمود حاکم رد و تبدیل
و منبع و مظالم منبع ثمن است اگر به اعتبار ثمن ایضا که نصف مالیات بموالی زمین
اساسی مجموعه در حق کمیز بر قرار بود یا منصب متعدد و متضاده
نقض و جه تعزیض باید به بالا آمدن و مضافات سه دو ساله دیوان

یاد کرد اگر آقا کریم [illegible] تا حال بی‌نظام شده و تسریعات ترقی‌شان
نظام و میزان را برده یا از بی‌عقلی او است یا از بی‌شأنی شخص و عمل
او و الا مقصود این که از راه رواج برای [illegible] حضرت سلطان این بازار
عوام را به عوامل همچنان داده حق کلام را قطع نموده بدوم پادشاه را
از بی‌شأنی و کلام شرف دولت و تزیین دیگر نمونه بیکار
دولت کرده عدد [illegible] از عرب گذشته و بدرجه رسیده و چه
سه درجه کمی نمانده و [illegible] حافظ نخواهد داشت و در خصوصیات تمدید [illegible]
تفاوت عمر او از من چرا فرض کنید که دایه وزارت [illegible]
کفایت خود بالا برده در تربیت ارباب صنعت و حرفه و علماء
تقویت کرده باشند تا این چنین او در امور زراعت و فلاحت

و افتتاح و اختراع صنایع راه و مذاهب با ارباب [illegible] و حرکت تجاره
کرده باشد و الا این بلیه [illegible] را تضمن او راه [illegible] دولتیه
به درگاه [illegible] حقیقی نخواهد گذشت از جزئی [illegible] تهذیب نمود
ان الذین [illegible] صیادان صحرانورد شاه کار
باقتضای علاقه و عهد باطنی در [illegible] حاجات داره کرده و این را
[illegible] و دشمنی و آبادیها در ترقی [illegible] ترقی
جان آبادی حقیقی [illegible] ارباب تمدن [illegible] پادشاهی [illegible]
و ضبط و ربط ارتفاعات ممالک [illegible] تصرف داره و جزئی
از قسم نفقه لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها [illegible] اراده جسمانی
[illegible] دیگر انست در هر سال [illegible]

وقتی از جانب سنت جنب ب ۹ سعیی تعیین شده در عوالم لطف
و عقده دشمنه بدرجه از جانب اسیفا برقرار نظمات بعضا فوق
بعض تعقیبترین آنها نیز اولی نوری است لطفه او لیطالبه شده
دارغط کاری ختم شده ستری ان شن در هدیه به اولمیت
داده تویت داشته با بعض دراولین درجه بر عمومی واقع شده
دلیل طلوعی تبیان از ساعت ولایات کبری است که اگر برده است
ارائه تبیان جمیع ملحضات شبه نمود از کشف آن عاجزه دارد وقوع
همت امین مشیه اگر از حالت قرق تمه تمامی کاری بکر عرض نمود
رئی علمی نیز انقسام نیز ازی دیگر است دار هم نیز ابصراته
کرگانی دیده نمود در این قرنی کومی ایران است دلین قوت ادرای

ازاین دالا دراین قرن تمنه من ما داریم ادیشاه چه نیست تقادیرات
دیوجب هاکرن دربار را چه حمد خارج ترای پا بانیه این قرن
چنان دراین حزب دمحضا از دولت لبه مددی نسیه جمیع سال
پیدا دنامیه ۳ باد جان هدای که زمینه اتحاد هرچه ازکه اباد
دلک بردم بالصناعت بود و مدحی ۲ بالیات دلیل ساعت
سکرد بر نبوه تعارف به جمیع دیوتوف بحر نموده دلبات اظهار
بر ابدک تمامی تمیز کرده در ازتعدیم میشی و تعارف عجزه دکار
کالی سکینه در حاکم اغنیه لطمات ان بر بنایه و حزوه جهای لادهم
تصفیات سخ بیایه مرسومات دلیل در حق وجوه دعیان درای
هر به تتبع است دهان کت بجای که ادسه ۳ او به ۲ عوض نمود هرکه

ترک و تازی و تاتار و مغول و افغان و روم و ترکمان نسخه‌ها ذریسم و یغمای آت
عجیب با هرج و مرج زیاد در هر چند قرنی یک از ملوک الطوایف مذکوره
بایران غلبه کرده و از هر طایفه عادت مکروهه و مذمومه در ایران باقی مانده
و در این عهد همه آن عادات کائنه‌ای بی بود اگر چرا کنند مگانی این عادات
نگوید حالت حالیه ما چرا قانون شریعت را انتقاض میکنند بهترین
قانونهاست و در همه عصر بهترین معمول بوده است ترتیب غربی این
در ازمنه تطور نمو و سایر بدعها چه برگشته‌اند و دولت ایران ضعیف
در اداره ترتیب ایشان منتشر شده از علم و بدعات سایر علوم که معلم
آن مأمور بودند معلومات ایشان به چیز حقیر شده ضعف است
و محیط درجه و درد و دوای ایشان روی باید نمود و از راه آنها

تا آخر سال بچندین قسم و چندین اسم تغییر کند و آخر سال نیمی تمام بهزاد کار
قرقیچی ان را در هر بلد کشور شده از انقلاب و حوادث بر ازین بهم
عاید نموده و هر وجب خراب و ستری گیر مقابله با سایر دول ایران از ظهور
این بسم که در وطن ایشان عمل خیر و بیست کشیده شده تا چه به اطراف
و اکناف عالم مشرق نمود و لیکن اسف چون تعدی ایشان ضعیف
صحرا و دریا آلت از حدود عالم و خصوص بنی آدم استغاثه میکنند
در هیئت وحوش و بهائم تمکن نمود و از این فرق بالمرق برگزیده
شاید در جمع لباهم جمیع اکرمه و اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف
ایشان را دستگیری که حکومت ایران نه قانون اسلام شبیه است
و نه قاعده ملک و دول دیگر باید بگوییم حکومتی است مرکب از عادات

از حرکات خود و ظلم و بخل و حسد به مرتبه‌ای رسید و تعدیات ولاة به مردم
حتی پادشاه ایران حرکات طبع و فراست که ابداً شبیه نیست به آب
و هوای بدن خارجه عجب چیزها بیرون کرده و آداب بیرون
آورده است گویا آنقدر که بالذات تربیت و تلف [illegible] است
این اگر ها[illegible] نو آورده‌ام بلطفهای تسخانه که از کثرت حمداً [illegible]
تعجب کنید از ولایات منظم این رودی حرکه که کتاب نظم [illegible]
کرده‌اند که با حمول پادشاه بتحریک تا چند از تهذیب تربیت
غفلت دارند این تأسف و تعجب آقایی است در وجود ایشان از آنکه
ملتی که بی‌پرده شده و بس در مقصد کار و شغل شده با ظلمی که ایشان
در فتح اعمال ایشان تا چندی برکت یافت هم قصه آورده پاینده است

و این زمانها کسی در صدد کشف و تحقیق ایشان نیست الا دست
به بی‌ترتیبها بنگرید و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج نمودن سه بلی
ترک غیرت و مروت و جزاعات المرصاده و ظلم بجای تصدیقات
به قصه و خوش آمد و مزاج گرمی مردمان و متقاعدین تصدیق عمل
و تصدیق اقوال ایشان نمودن رتبه دارند پادشاه از امورات
ایشان پنهان نمود و بتحریک ایشان در باب اینها چه قانون سلوک کند باید بداند
نه ماهی است و نه مار بلکه حقیقی مار ایشان یا ماهی یک اسب تربیت
پادشاه در تهذیب و تربیت آنها دارد ظهور حالات ایشان
چرا این مطلب با حقیقت است در اقوال ایشان حیثیت ظهور نشانه
بعینی آمده است و در زمین دقتی بعض تعیین صفات صفات را

تصمیم عزم دولت در امنیت خاطر بیرونی چیزی را در برای مملکت
فایده عمومی داشته باشد انتخاب فرمایند ولایات سرحدی ایران
از بابت کلیه شرایط کشیده در انتخاب این حکام در سنه ماضی مشرق
کرده ولا جهت ما اسلوب نمیشود و دادی غیر ذی نفع شده باراده
کمیت حکومت مطلقه اداری رئیس کل ایجاد حبوبات ساله حواله کرده این
حکام از مستوجبات خاطرها شده ولا غیر دستور العمل مقام
و سایر آلات خارجه در دست آنها می نشسته بمردم اجحافات
ها است و ماهی تاخت و تاز و غارت هم مالاً نصیب و تحمیل ما
تحمیل میشود و تسویتی هم ندارم در معامله حاکم حقیقی با اجنبی خواهد
این جنگ خون شده نزدیکی است که به اشغالی دیگری است

از جمله آلات خارجه در دست عاملین خود داخل کنندگان ایران
داده شده و در شهرهای انگریزیه بنشین بیست در سر هر روز باشد
و خورش انها جانها است که اتمام تسهیل ولایات تغییر و فساد و اختلال
عمل نمایست و دیگر نسبت بمردم با تبعیت با اشتباه مظلمه رحم
عاملین حسب بوده دعا رو به عمل در تمکین تعصبات رذیله خودشان که
دختوانها خورد و خوشها تکیه و دلایلها ربه تدابیر کار بهمه ویارات دارند
اینها و تمسک است و نقش صحه در ذهن عمومی و شده ذات و صحت اخلاق
عبدان سابقه کرده دکمی بین از موج خون تجربه عمیق است و حالیک
معدن تحقیق تا این عمل لاً دست داده و حرشه ابنا جنس او
یعنی عاملین حسب الحکم یونا هذا لقای حکومت خود را در اجرا این

عادت دیده و به اعدام حقوق خدا مشغولند بنوا ایالات و مقدرات [illegible]

دولت را هم به مشغولیت مهمل داده و در ترک مبادی دیانت [illegible] و بالمره

مردم ایران را بهره داده تبری کننده هم خالص حیات حرم و احوال

است و هم از غرض [illegible] حکام و عمال به تدبیرات [illegible] دولت [illegible]

منصور می‌شوند گویا به ولایات حاکم علی الاطلاق اند و در تصاحب اموال مردم

درآمده با تحقیق اطفال یتیم را به بهانه [illegible] عظیم را از بین برده [illegible]

حالیه [illegible] مثل ولایات را با منافع حکومت و تعارفات [illegible] در یوم

تعارفه و قروض قدیم و جدید و خرج سفر و حساب خانه عزل [illegible]

مشغول می‌شوند با ظهور عرضه و عاملیت تا امارات مخصوصه مورد تحسین

شوند در این حوزه از جمله ملیات برآمده و تحصیل هر گونه تبعات

یعنی ترس از عهده برآمدن نکنی و ایشان نیست پادشاه است و ظاهر

کردن مال آقایان و استقلال نمودن است خارجه و حرمت بهر آلوده استیلا

در مذهب و عادات عجیبه دیگر است نه طمع ایشان در نقطه و تقابل با آنات

حالت مجنون و چرا بعضه دانی به حاکم با دیده تحقیق و تعداد

عجیبه هم خواهد شد و الا تجربه هم [illegible] رشته حال عجیب بیچاره

بار و میوه و ده [illegible] چاره از همه جانب شده است در بنای آشوب و [illegible]

نیست و نقاط دیوان را لمس کرده با لفظ شست مهین و جمعیت معامله

همه و عمله ایران طوری ساری و جاری است که طبقه در الزام همه

ملی به حیف لال [illegible] بس ساده‌ای نموده است و ابدا تهمت کرده از

حتی جراید و تازه و [illegible] نرخ کف [illegible] تحمل [illegible]

سراغ ندارم هیچ هیئت مجتمعه در دفع چنین رذیلت پرداخته باشند یوم
تعدیل و تضمین حق نفس و نهب مال هر فرد داری که وجدی
قرار نهند در صواب و ناصواب دلتنگی و ازین تکلیف [illegible] نمود
باین لا یقینه نبود و [illegible] للعباد [illegible] است [illegible]
در باب النوع تعدیات و کمتر آب و [illegible] است و از نوش
وجود او [illegible] شده این معروف را اسم مجهول الجسم [illegible]
کرد [illegible] مجهول [illegible] شد دلالت [illegible]
او شده و [illegible] در اصفهان [illegible] و دیگران
هر چه [illegible] تفصیل [illegible] وجود او را
روسها در روزنامه [illegible] خوب نوشته و شرح حال [illegible] آدم

او در سطر صفات او است در روزنامه روز را [illegible] منطبع شده [illegible] از اول
و اعمال این سالها و شرح [illegible] بنویسیم [illegible] روس و عثمانی فرانسه
برابری میکند و پس [illegible] حمزه میرزا و میرزا محمد [illegible] بعد از
خدمت [illegible] دولت ایران را [illegible] که [illegible]
چند حکومت میکنند حمزه میرزا در [illegible] تازه در [illegible] جنگ
لقب نایب [illegible] کرده [illegible] این لقب از ترکمان [illegible]
وجود [illegible] بنامی [illegible]
[illegible] خود در [illegible]
[illegible] گردید [illegible] او را [illegible] او را اعدام [illegible]
ضبط کردند وجود او را [illegible] نمودند

از حمزه میرزا تقیه نیز رسید هرچه این یک بیت در دیوار سرحد بغیرت کسی

سردفتر حد بود و حسنعلی حاجی محمد رضای با سهام الدوله

و دبیر حسینعلی ایلخانی امضا کرده در الیهار خان را از سرحد نفی کنند

دیگر وکالت هم و تسلیم خود بری سهام الدوله و ایلخانی هم

ظاهر شد خود تسلیم شد را الیهار بود چه که از اول الیهار خان ایـ

وکیل او در دو شهر دیگر ضبط شده هم جانب قاضی السکوت

او را قبلاً عده فرستاده باشند تا حسب سرحد و سپاه حمزه میرزا

با همه حسن حاکم از استعمال آلات حرب در دست داد و ایـ

وسعت بین کل رانی لی امداد در جهات ایالت

در غرفات دولت ... تا صبح دولت بند همه جز

در قضیه منی به صحت است بالعکس ... مسعود ایشان است آنوقت از

منصب و نشان و عده ده توجه را امضا کرده و خواهند فرستاد به تو

دانسته اند قوت روس در ... تنها از ... و ... با

با آنکه گفته و حرکت ایشان بقصد حرکت نبوده است به رحمت حمزه

میرزا و خوانین سرحدیه دلالت و اسناد ایشان حالیه ترکمان ایمن است

و مخالفت لیکن روس تنبیه است ها ماعاقبت گرگم ... تیم است کلیه

با این خطرات همه در ... و مال خراسان شاهده کنید تیم و حدا است

و سرحد است در انجمن خراسان الیهار خان جدید دیگر و مال ...

خراسان در میرزا مسیح خان یعنی میرزا محمد رضا تقیه و ... خواهد

گنبد از ... سلطان ... با التمام ... کرده ... داده

اشهر را بتفصیل دیده در کتب سیاحت خود از حالت ترکمانان
دشت قپچاق و ترکستان را از اینها بصفحات خراسان تمیز و تفصیل مسکنشان
کرده ظاهر تألیف کنند اینکه دولت ایران از عزایم شاهانه اسباب
قتل و قمع ترکمانان عاجز شده دائماً ساعی هستند که دولت
روس در استیصال طوایف تاتاریه که سر راه هستند اینها را تصرف
سمرقند و بخارا برسند و مرا با کمال آن خدا داناست در هیچ جواب نبود
دولت ایران عوض اینکه بهمت دولت روس پیش برد آبادی مملکت ما
دینه ترکمانان را ضعیف که هر یک از ولایات سرحدیه خراسان را
یک سلطان نشین معتبری کرده تا آنکه سلاطین پر زور و بزرگی کلاه دوزی
دلاوری نموده و تبرای ابتدا بر رخ ترکمانان را تهیه کنند سلاطین پر زور

چون دوام سلطنت خود را در تقوای ترکمانان داشتند دائمی هرچند آنها
هرگز نقض و قمع بلکه تجنس ترکمانان راضی نمیشوند هر وقت آنها را دیرکردی
دعاوت بعید العهد می نشینند بر جهت شاقانه ایشان را به ولایات
داخله خراسان دعوت خواهند کرد در دیدن تأخیر و تازگی حق جوار را
کافه خونها ریخته و بازای جبر فرع در سبب لعنت ترکمانان سپرده از دولت
ایران به تقریرات جدیده نشر شده از این خصمان کاهی باستعداد دولت
ایران ضرر فاحش میرسد باین معنی در هر وقت که ترکمانان در جات
دعوت خود تصدیق و تصری دیده بنوشتجات محرمانه سرحداران خراسان را
مضطرب و مجاب کنند و تجمیع استعداد در تقویت ایشان را به ولایت
ترکمانان بر آنکه که اگر فتحی روی داد بدست و حسن تدبیر ایشان

ایشان را هیچ نبود ترکمانان هم تنبیه نمیشدند و در جانب عمومات تعدی کرده
بودند و هرگاه قشونی هم سیاه سرباز و توپی دولت با سیری میرود و سر بیت و هر تنگ
مقصر دولتی است و نمیدانند از چه راه خود را بی مانعی برساند سلاطین نزدیک
از راه بیت با کمال سرعت پای تخت خود خواهند شتافت تا دیگران خاص
از ضعف دولت شاد و ملی کنند و با سعه اراده دولتی تهران نایبه اولیای
دولت ایران اگر فرنگیه تعارفات بزرگان سرحدیه خراسان نبوده
از خرابی در دیگر دیکتریه در بعد از عزل حشمت خان ایران را با سیری شده
و غالب دهات به سکنه شده تنها خواهد کرد و ساختن اهل جسمان
و محالات و جیره قشون سهام الدوله با ترکمانان سازش است دائم و تمام
و الا ایشان واجب بود در همه دنین اینها بار عالی ترکمانان بر نمور را ایمن

[illegible]

شده از طرف دیگر دو روز بماند که شهزاده میرزا رکن الملک مرحوم از تربت او
تربت شیخ جام تعیین حاکم شاهزاده سلطان شده این ولایت تربت
کاهی دارد و هم مرکز تجارت تمام روس است و تمام امکی سبزه را معبر
ترکمانان پیاده لقب کرده اند در همه ماه حکومت او دست او پایمال
شده و مخطوط با سرحدیه سرکشی کند این کم ظرف در ظرف کم بیت سرایر دین
تجاوز اهالی این ولایت تعدی کرده و خیال بر مردم نخست گرفته خانه
و عیال خود را گذشته متظلم آمده باعث کلیه ایشان را به نیم بها عبید بدست ساد
ضعف مطالب و مطلوب کسی نگفته و رکن میرزا سعد و لات
اتفاق حق و جای لهر سطحین بر نموده تعض هی میرزا سیم محمد شده
در مرده ایشان را با غنای عمومی زنده کنند و از ان عذابهای ایشان تمام رهانید

چشمینه قدری با نهایت شانه تا قدری که میرزا را به اف اکبر نهالی
در انجمن از خسته سار بابت کلیه است چهار کرمند در تا اهالی
چهار ولایت در اعدام و نفی ایشان موفق نشده بلکه حالی نبود در
دزلو سالی بجهت میرزاهای ولایتی را در کلیه الوجهه ولایت
راه نیفتاده ماند الی اعدام میرزا مسیح قاری یعنی میرزا ابوالحسن ملک
اصفهانی میرزا حسین با قربان خراسان بطرد میرزا محمد رضا حد دارای
در این حکومت اصفهانات نبوده غریب است ولایت اصفهان در همه
الولایات را که مورد شد خانه قدیم خود میداند در حقیقت گندم
وجه داد ان ظلم و جبر بعدای حکام و امام هم است این کجا خشم کلهر خشم
دیگر با تازه اعاده شطه فرغ شد در اکثر ولایات بریشه گری

[illegible]

وعلی کبری جدی دارد وقتی لقب او نقش و حالا بار خود خاطل
نمودست اهالی مردم را مسموم ترکت خود خان زهرآلود کرده که تعمیر
از شرکاء را زهره آن نیست و حتی خود را الصاحب که عادی دیده دائمی
حکم اول دفتری مدیت ام داده نواب والا اهالی باتفاق کرده اگر امت
سایر حکام نصف انزاج دفتری مخصوص است طبع والای ایشان مجبور قبه
دموکراتی نیست مثال چمپال و لمبیران آده ب قصر بیرون ملک طی اه
شده کاش این خیمه بند سمن بیرون شی دولت میاد مثبت حتی از اعتقاد
او امین ملت نه شمردیت عراق عجم از قدرا اوسوته بهذاق است و عراق
عرب از حق. او دعتی نطق توجیه است طول امر سوک نواب والا را
بنه شعبه منصب کرده و برای هر شعبه و کسی منصب شده لعدیات داخله اد

در کنف حمایت وزارت بدیع مخفی است و در سادی سوک عبادت
مایر است اشراف ضعیفه را با ارادل سو نه یک کمرنده در جرا
ساره بند بد انه الحمد بزده و با لوی سیاه ۲ دیال همه کینه چطوری
خارجه او ر ۲ بابت وزیر امور خارجه معرفت خطره با سرحد انقیاد شده
عادتی گرفته و پیش آمده و عثمانی سرحدات طریقه در دنیا اختیار کرده
شسته دلیس رفته از مال لشکره بت رد شده اهمیت فیع لطیف
عشیره بنی لام در زمین نقاط عرب کنی گرفته بعد از شبه کاری او بر دی
و چشم فرنهای توده ساده بر کمال است حاک قدم او ادراک بصر خود کرده تا
به امیر تو ماکیافه داراچی معلوم میشود در ترضع امن و تحقیق ترع داخله سبه
والا بردن درجه نقد و کله در شارع عالمین معمول و جه برای حکام

[illegible]

چقدر با فایده است از وقت خبردار شدن اسکیمها در دواهای قورخانه که
روشنائی افتاده خاصه علمی شیمی که اجزا الطبیعی کشف کرده و معلوم است این
صندوق جز لعنت چیز دیگر حاجت نیست در یک روزهای هفته دو سه
تفنگ لصدای کیف شهادت میدهد جرای باروت جامع قوت
جرای قورخانه همه وقت بر قوت جرای باروت جرب و آماده سپاهی
نباید است و نباید از این دهن تسبیح حرب کننده حتی نیز اعمی
دهی بار کرده دو دم بهای نه لوله از قیمت بار دهند و غیره چیزی
بیدل زده حالت عمده الداعیه و ظلم و لعنت فرح داده خاص خردی
برای دلیل بترتیب نه بلکه مفرده دار دیگر از رسوم طبیب دیگر
و حرارت هوا و تندی باروت دیر فزود جنگ بسیار بنده

[illegible]

بی‌نظمی در این کار حاصل نبود و در این جدیده مطلع باره قورخانه الطبی مهم
بی ترتیب و بهوات بر تو ایران لقالیف شقه در جنگ دم توپ داده مثل
میان دله در وسط قورخانه ایستاده . به خیالها کشتی بادبانی و دل خوشی او را این
سهم و منصب تنها لفتحالت لباد کند که ابرو در وسط اعضا و شمله و چشم
و عرق خوردن هست و عرق کردن اگر دو سال دارد در جهاد ضایع هر پاره
از راه برود که این هنر الحسن تنبیه و توده در آنکه در جنگ را صحیح نکند
و از هر راه آسوده باشد و لطف را در جنگ کاهی او را لیحه کند و حرمتی
ورزی حساب را التصدیق نماید کار بی ترتیب از رسی شاهر لیحه کالی
خواهد کشید در این عاره دین تازه چند باید و اگر در این سپاهها حقیقی
سپاه دین خود نیست در اردن اداره باید مهمات پس انبار الحطار

[illegible marginal note written diagonally: ... ایران ... عرض ... عدلیه ... ایران ... [illegible]]

ما فیه الدهر لف گیت و غرض خصم عدل و نصیب است تا دم برگشت در

معمرین ایران مجهز است وزیر عدلیه ایران در این منصب به بید دام برادر زاده آن

برق است شرق و غرب آفاق را از انصاف و عدل مملو نموده ایم با

مهوفین و سلطین ایران سعادت او حیث در هر دو است اینها این ذوات

رب عالمین لفضلک ولا تفت لعدلک در شان دارابا طب قدیم

دین عجب جدید از ذکر این خانه به خبر داده دلی حیمی را مدد بینی شاه

پیر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب وزیر و اب در بار آقا سردار

در دل دارند او است و اشد از همه عن الطبیعه کالسکره الیه فی

صد تصادم در عیب اهم را آتی و فا تن است در بکن فانی

ز تبعه تعلیمات نظامی در کرمانشاه با افواج عراقی شش سیداه

شان کوه پیش پیش تحصین بی اشرف قهر الهی با همه عهد نیت و چپ

درست گوید در تقدیم های حب تاکیدی دارد و صاحب دلدادلی به

وقوعه به درخدمت داده صالعهم فی اذا نهم در قول حق را نشنیده و کار به ساعتی آن

ملک با کامل السحت طاعت به حق آن پیر لی بضاعت با برده‌ای آن

حیران است و مکالمات برادری عمی او تمام از آن است به رافعی طرفین

از تماکمین هر که تا پس بجای معتبر است ذی حق است و لا بحق خواهد بود.

دارمس را نه به جرا در دیوان عدل محروم از نمن را نه که راه در صورت

این شرع است به بیرت ایشان با خود بد است کرده بیت ی نادی

او برافت سی ماده را امن کینه پیر دیرینه دشمن نمیخواهد نیر

با به از حرص دار انمرد پیره سوم نیست از مناسبت کیت با کیش

و نفوس آدمی و احشای مفرد وقت کم آزاری و شیوه کاری آب باری

ابتدا کرده در ساحت حالیه و قرون خالیه او هیچ نسبت دلیرانه

بعضیه دکان حبازی شده هرچه نیست نمیشود این نسبت جازه عالم

معهود باید در ایام سعد و دیرینه قرض بیهوده از حد او نیز بیرون

نگردد علی الخصوص عراق و استرآباد و سایر بلاد در فی الحقیقه از ظلمهای نرم

دنیوی بالت کلیه به دولت عدیه پناهنده اند و حالیه ظلم خفیه تبدیل

شده و نیست جای آسوده ولایت و صحراهای شهر بشهر به شاهنشاه همچنان

باقی مانده این به عارض و این قحط سال ماتم دیدن دنیا بر دولت باطل

خود معهود کنند عاقبت خوب نخواهد داشت و بیم نشده عظیم خواهد بود

نفاذ تعارض فرموده در دفع ظلم و تغییر حاکم و در دست تجارتها اتفاق

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

حق عیب و عطای او که صادر شده در سنگ خاره قطره باران اثر کرد

از این سرد خبر الخاص از حق و اعراض از حق این سری شمشیر نیست گر نه

عیب امانت خدا است در پادشاه بر به و این شمشیر عیب نبود

گر نیست نیست نه دادند چون شاه بغض که سلطین رو به ایران عدیه

عارضه بجای کینه و اله شیه حال در دولتیه سر دنیا بین ایران از آن

حکم تعبیر و حکومت نو مهر حالی تجهیز رحال و حکام الاملک او در پریشانی از

دیرین نیز امنی شده اند یا مقوم الادیان و مقدم الاقران

یا لسان الدهر و حسان العصر یا ناموس الدیار و جاسوس

الدیار حیی علی دیوان العدل و هی له میزان العمل ا

قد کسب الوحدک فان اهی حیة تسعی — از نخبه ظهیر الدیوان

انت منی بمنزلة هرون من موسی پیغمبری باید مصفا
برای بعضی برات نخواهم تعطیل را مبدل کن ایات نعمه را حق تن شده
حرا دوستی با خراب مهمی گمراه غمن اسمع نغزودن خورده برده
ما زای بی پرده حرف نزن گرنه ده یک نگفته ام در پس پرده هرچه بود
آمد فتنه‌ها به خواب آورد فتنه‌ها ز دیده خواب ربایید فتحی
ظلم و ستم رجال دولت نه به رعیت ایران بلکه طبقه های ایران را
از جمیع حقوق عالم منظوره تمدنی قرن سایر ملتها در دعوا اتحاد با دشمن
هم جان دارند قرن ایران از ریشه ضمیری کنده بنمود ده از گرسنگی
دهقانان دو مقابل این مقصد جانگاه جهان را چه خود را
تبه سیاست جانفزای جان نثاری را از نقاب حاضر چه گران

پادشاه بهشت مشهد محو کرده تا روزیکه روح بزرگوار او باید چه براه
قبض شود درجه شهادت نرسیده هر روزی هزار بار بمیرد و زنده شود
کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگر است امروز در ایران
ایران به حالت دوران که سرود شه این سم بی‌کسی هم پیمانه ادرار
دهن تهمت نمود تنگ زمین نفت رول و سرگردان نظام از خوف و ترس
انکه تجربیات ستاده دستورات ناتمین پر صاحب‌منصب دو جا رهی
نمونه خود را از مطلعات قرنی کسب کرده اگرچه بیمار را بسیار دیده
افتاده از گرسنگی مرده است لکن این مشقت نغمه او را
از خاک بردارند عمارتها هم گذرانید و گذرند از علامات خیره ترکی
درباره ایران یک صدای ضعیفی است که گاهی از طبقات شنیده میشود.

مأکول این سلطان صرف سردابات روشن است و ملبوس‌ها ماکول

نقص بار است اگر از مردم شهر شبها در بازار در خانه‌ای به گدائی برود

ترحمی نمود با این تغییرات عهدی در سه ماه و چهار ماه در جزیره جرگه و قوت

لاقمیت اینها لطیفه تربیه خدا عالم است در بولی بیار خواهد آمد با این

پایه حربیه و کفایت و تربیه اگر برای دولت ایران تصفیه رود به دولتهای

همجوار در سلطنات آتیه خود هری عجله و شتاب کنند و در حدود تجارت

یکی از ولایات سرحدیه ایران مفید و کارکرد کنند باید و خیمه مملکت

انعکاسی رود به شدت از طایفه پایه حربی از عمل گذشته بالمداد

در تنبیه ام شده هر یکی ناگهان از جای خود بیرون کنند چال

دولت ایران با این ضعیف قوه حربیه چه خواهد کرد جز اینکه

نقص نفیس پادشاه بر حمت عقب و برای تهیه تفریح بزرگ اسم

فرانس که دیگر صورت نبندد بعد از اینکه از جانب آقا این کلی حاصل

کردند به جانب ترکی کردند هم گرامر سلطنهای نواب معز الدوله است

و بالی کند سعادت بین کل را با برادر کل با تبعه سعیت این رحمن

عزیزجان
بعضی چیز پایه حمی کرده اول است که لعانمک در طبع بوده جناب

در بابت کلیه راضی نشده در حق دیگری استقلال شود دیگر اقتضائی جهت

جناب آقا در اول آن نان قدیم اجناب ذات و جایره مخ لهذا با تمام

داد و دیگر اقتدای تبدل عوام و غیره با آمال معهود است

کسی در انتظامات دولتهای خارج طمع دارند بیم آنکه دولت بهیه

دخل هب در از احوال حقیه است آن رتبه را ندارد و دولت

اتباع تنزل عزیز خان غرضها دیانت هر قشون به نفر از نسوان
آقا در منزله پیراهن پنبه‌ئی معوض شد بین مت آقا این در عرض کافی
موسسه در امر جیره سربازان قراول شهر در نهایت مرحوم امین السلطان
خزانه دار نظام معظم بود قراری به نسبه زحمت آن بوجود مبارک
پادشاه رسید از کی بجای مطلبیات قوله دستبین ایرانی
نوشته و دیکتا بالمیل ترجیح شده و زیر قید جنگ اعراض عربی
دارد شیمه بعد از سالهای تجربه و زحمت نقشه خاک بر سر دانسته شده
خودمان را بگذاریم نقطه بر که فرنگی نویسم دلنشان نیست چند نفر حاجب
مفید مطلبیات فرنگی تسلط زیاد است و بطول ضرر در آدم می‌آید
نقشه کار را به میدند تنها صفحه را منعرض کردند کی بجه نطیات

دیگر تابع او بود غیبتش همین دلیل باشد لکن دیگران و کلمات دیگری
در این دو رسال پادشاه را خسته کرد لابد شه این دولت ضعیف را
بیک ترتیبی قوی که دیگر بر همه مردم سختی بود اعتبار آقا بالا گرفت
غیبتش کار داشت کرد خارجه امین های مردم این ملت
مهمات و نظام و سایر مجموعات اداره بالفعل کالعدم و ناتمام
به سبب این آن نمیاید دست معادن مملکت بیچ خبر بسته نیست
نهی گذاشت عزیز دلیل شد قهران را باد تیره گرفت پیا
به دار باد دیگر پادشاه دید و حد انسب آقا بهیچ انتسابی جمع
نموده و ریاست کلیه در این اوقات در ایران عمداً اول شد
. دیر هم خود را عجب دیگر و خود بینی است در جواب ظاهر گشته

داشته باد هرجای نابدتر نقابها را پاره کرده تمام هستی دانی را گرفت
قواعد فرنگ بیه‌نست من این چیزها را نمیدانم فقط پادشاه من تحمل کرده
در اینک لت بیرون بیایم هرگاه نظر در این سینه کنم تمرقع دارند
طالع عجب چیزیست مردم برده و خورده من در سینه باید گرفت،
این لحن کاری نتوم با ضعف حال این هنر در از وجودشان هیچ اثری
تمهی نیست بغیرت انهاری مشت و اراده آهسته نه گنجد
در جوانی آه موجودی خود شاه کشته گفته با مردی ستم
بر حد دوری وجود این اشخاص سعادت در دنیا است راه
خست، دلیل دقیق امور را به هر دو دست رد کرده و اینهم با اسم
باسمی و دخترش در گوشه نطفه پیش مانده صاحب آقا است نقصه

لصف وردی گشته آنوقتی هستانی باید آبی بیاره یا آب
عمده در اعدام دولت ایران تعجب دارد بیانات مستقانه بالی
آوردن این نظام است یعنی اینها دو چیز بالی توجه را تصاحب کرده
دلا هر یک فوج بیرحمت زنج گشته دفعت ازهمی و مادی عمده
حصن تیده بعقب سفت سر به تعبق دسته اندازی یا متفرق دیده
بر دولتی بعوض بر سانند سرباز انگلیس و فرانسه بین سرباز با وجن آدم
اگر بگردد چیره آن برنده آنچه را بیریزد ولی آزادی خودش برده
سرباز سرباز است در اگر انگریز نمیرد سه اسکی بردنی نیاید این
بان سرباز است در هرات نگرکلت و تا هرات دارد است کس
زیسه عوض دیده است در این فصلها وجهت آن زلی تصدیقت ب.

عمل غیرتی زیرا اگر از ان الغیر ثابت میکنند ذخیره ئی دیگرگونی از انسیاق

دولت ایران در ذیمتی بسته فوق بهم دادیم ۱۴۱ بعد لیگوست دولت را

دولت داشته باشند این زبان از دوران و تا طبع تا ضعیف گشته دریا ببرید

بدرفع یا تفرج گوئی داشتند اسباب شغلت خاطر پادشاه شود [illegible]

دادن میتوانست بود و بهر خواهند شمرد و در دفع آنها جهد بلیغ خواهند کرد

بیشتر از اینها که درشد این گونه سیاست [illegible] از خواج [illegible] نادر دولت

سیکر و بر جنبه تقمه حاضر در سیاست [illegible] الهضم و منتصر [illegible]

[illegible] بسیار ضعیفه دارند سیر [illegible] دوران حال نیکی [illegible]

بلقمه سطبرتر نیرزی ایران که تقمه ایست دست الهضم و نیکوئی از

از رفع هجوم غلط حاصی رسد د شاع لعالم ملحق شود. [illegible]

[illegible]

از جناب آقا در گرمی مشکلات ریاست یک کار با مایه نامی شده مقدم

ترین جمیع امور [illegible] دولتی بعد از آن پیشه سرباز است هر از گرسنگی [illegible]

و شورش کرده این پیرکیه طریقت و مرشد طریق حقیقت با حکمه و دستور در

و اسبابیه حرب بجربه آنها ناخته داد دوری داد ایشان را با [illegible]

بهبت و هیچ [illegible] نشده که اقتضای الهی مرحوم هر صرف آن کلمه [illegible]

میشد هنوز که درویش خود را داشته بحضور مبارک میرفت که از آن اقتضای الهی [illegible]

بلی قوه نماند و بر خوشحالی کنند از این صحبت یکدفعه جناب آقا صورت [illegible]

اعتبار و عزت دولت بلی خود میکی [illegible] اختیار کمی و شبهه از او در ایران [illegible]

سخت رده و ارام هر درجه مخصوص رسید بخواهشهای همه [illegible] قوم [illegible]

دهیت هیئت با نشکر کوه با ایه [illegible] از درجه مخصوص با اندرک احبلی این رسم الحق

کمال [illegible] دولتی اموال را چنان داد [illegible] همه نیت [illegible] آن [illegible] اما

[illegible] قوه کماند و [illegible] جناب آقا بعد از آنها [illegible] پادشاه است [illegible]

دولت را بر داد آزادی مانقعه سلطنت ایالت بخت اجلی محمود خرج کنون از همه کس
گرم کرفت که در این کرما به جای مردم را خوب سر دکینه کمته مثل شعله معلّقه
مرا را احاطه کرده و مبادا یک مشتری از حکام به جای بی سرو کیسه برای زود
اینجا آن کار مجری و کامیاب بعد از این آبرو و انتساب در حضرت اقدس را بونی
بهر عبارت دعا دفت کیمه هر کی آنچه اوست باقی دارد اد بعد دیگر را
مجال منع نیست رنگ کفر پادشاه محجوب دیگران . اصلا بی ما جب دادن تحجب را
انظار خارجه دو اسلحه مهیّن جلوه داده برای صواب اینست پادشاه آنچه را که
صواب اوست و جمعی از متمولین را به جای این شهر برای امر کشیده و در هم سیل
تحت کیده اینها لغشته چون تحت الّا تطمعه تعوم بعد از آن کنه اول از اهل صواب
از انقوام بگیرد و از این بلدها و برکت نیّت مخرب که همه بلد را احاطه
در حمت منقطع شد بتمام قیاس کنی چه ترتیب رای صواب بوده شده است
و هشیاری این قوه کار در حق ما صواب هر از این جمیع بورش از این بعدها

[illegible]

بی امانه چه اضافه و بلکه در بیعانات شبهه آنکه چه گرفته و اضافه ها شکه از
هر کس نشده در بلاد خارجه تقسیم آن سرتاسر اما قول کرفته که از این معنی معلوم است
می شود در یک روز بر دبال ما کنند که نه به ما زود متعدد ایشان قوی است و منفعل
اهمیت داد و آبادی راحت ایشان و کم اشتر دفع آن عنوان مردم را از امور
فوری دانسته دارد از هر طرف کلوله نخواهند کو در این بعضی معتوانات بود در آن است
که مسکون مقید اعوان در انتظار امر مرسه بعضی معتقد اند وجوه و میدانی ایران
تماشه آنها در عواقب امور بی نیاز در نتیجه این اسباب ایشان جمعی مرده شکسته
بساط خشک ان در نور دیده کلیه کارها را نقش بر آب میسازند و منتهی
علی العجله رشته امور از یکدیگر گسسته نمو یعنی سبب با همه کس بالا حمایات دارد
مغایرت با حضرت دیکو بکو فتح پادشاه ایشان در چاره کارهای لازم به نیت وقت مانده
از اراده شوال کنند جوابی نبوده مشروطه ما شده بعنایت مجلس با و اینجوان
یعنی قوه کامله در تغییر زر و شتر از کرات آهن بوسعت میت فی الله شد از این دیدنها

قوه لازم

قره کاذب برا در کرمان بودیم سرهان روح دکتر الملک بوده دکتر الملک

با اهمیت بین ایرانیان [illegible] غیر مستقیم [illegible] این مسئله جواب میکردند

سادل بیک [illegible] درباره ابتدائی دوده برای حکومت و رشاهی ایران

[illegible] دیگر اقتصادی تعلقات [illegible] خطوط [illegible] ابتداءات در همه

دولت ممکنه است از ارباب متعدی [illegible] توقع داریم اهتمام [illegible] فرضا

هم [illegible] بگوید بعد از آنکه [illegible] و فرج [illegible] نعکیف

اهالی مملکت [illegible] اینکه [illegible] اصول [illegible] نظم مملکت مجلس [illegible]

تشکیل [illegible] اعضای رئیسه آن مجلس [illegible] فعلا [illegible]

[illegible] بکشتن [illegible] آن [illegible] مجلس [illegible]

تشکیل خواهند داد و [illegible] صحیح [illegible] این مجلس نظم [illegible]

دیگر مجلس [illegible] مشروطه [illegible] وقف مجلس [illegible] مشخص کنند

[illegible] فرج [illegible] آب [illegible]

[illegible]

نقد مجلس است و [illegible] مسئله را [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] تا صاحب [illegible] بچه [illegible]

[illegible] حقوق ملی [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] دولت [illegible]

کسب [illegible] دوراق [illegible]

آن را [illegible] با آن محلی است [illegible]

ایشان [illegible] قدم [illegible]

یا [illegible] طلب [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] در دیوان [illegible]

در حضرت [illegible] بوسیله [illegible]

[illegible] معروف است [illegible]

با دیگری [illegible] همه [illegible] همچو [illegible]

بدرا نشد و لیکن سنجیده شد و دشمن که کمر بر دو تحقیقه بار بر روش نظام

این اختلاف وجه آل عز دورانه را با درگیری در طریق تصرف در جای خلافت

و هرات سلوکی دارد بر فرق ده الحقه و فرق دیگر از تعبیر از زردی در این ضعیف

این حرص رسیده الحق دولت عمل خود در تلک نام بر بندد و مصیبت نا [illegible]

و استحقاق بکسی داده نمود چه بلی هر کس معروف بود از این طعن کارت [illegible]

این دو در یک فعقه از تحریک و تحریر و حمیت دست و بال تاریخ نشد

حمله شان از بابی دستهم از فرقه کار در بحفظ شامی و اهل بدعات دارد علی

شرار دهم اگر اجماع داد دادی نسبند و همه همت بر فتوای مصر و فتی [illegible]

عمر فتوی از ابواب نشد علم جنگ در امر الجیش و حفظ الجیش و سوق الجیش

اینها یک حد فصول شکنجه و تعذیب روحانی اقتضا کرده در فصل است [illegible]

المانی عذاب جسمانی فتوی تحریک و در جهاد کوکی دشمن از عذاب [illegible]

در سینه [illegible] فتح [illegible] چادر [illegible] سنگ رکود

سرشکسته کو تحریک و در جنگ شر الاثر و تعبیر در افواج [illegible] کرده

شد.

شد در طلبهای قدیم در جمع تغییرات بسیار زنده شود پس مانده ها پیش می آید دیگر تحریکات

از تکیه معقول قاصر اند و بر تقریب و بر جنگ خاتم و خانه شر تحقیقت امر در حضرت [illegible]

کشف شد در جنگ شیعه است یعنی تقریب بر این بی گناهان و تعصبات در جنگ

بر تقریب شوریده بعد اصحابی اینها هم طعمه آزار است تا تمامی املاک اینها و متعلقان

بعوض پیمانه شان [illegible] جرمه [illegible] شکری راحتی [illegible] شماتت [illegible] در اسرار صورت

امیدوار جنگ [illegible] نصرت فیروزی از دست تو گردد [illegible]

طاق [illegible] عذاب روحانی تحریر و در اکثر شخص شده [illegible]

[illegible] شصت و هشت ساله [illegible]

قسم [illegible]

[illegible]

تعجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

دوران کشور [illegible]

[illegible]

نیست مگر دسته سواره دراسته لیکن مامورست فوری بربار پادشاهی و حضر ملکا بیمونی
بهانه ها که عادت محترمین است و فرمانست ذخیره و ملکی نقره و مجمع بعض صفحه
علی الحساب بانها برسانند مضایقه کنی نوع مامورست از دست رفت و بیمه ای بیطور
مستحکم حال حالت بیوفوت شد سواره هرچه داشت از اسب و یراق و غیره
دفعتاً فوراً الدور در کسوت فقر و درویشی بوطن خود مراجعت کرد در قشون ایچی کو طار از
اراسکی نیست و ادر برکت این دو جمله کتاب و دو دیگر در صفحه و سوار نوشته
در چهار و نصفه قشون یک صفحه ای کمر الطاف هم بیدو جمع انبار را از اهل دعا شود
از اهل دعا نصف و دعی این وزارت بخش کوشه تا نوشته شده و دفعه دیگر
با همین اهل و وزیر تعیین شده که حق التحریر که حق التحریر در این وزارت هم
مثل وزارت مالیه در دل از دست بعض برون محقق دولت بیت
ده ماموریت دارند هر چه بهم دارم در کم لیابت عطار قشون نخج
ولایت آمده تا مرجع حملکنه قوه ثانیه از دزدان بر رحم میشه
بردار

دیگر با بو بره که در قصر بعد مرحمه و دیاری بلات چیره و برا جب بسکو بکو
رسید خودکشی میکنند آیا موخود ارادفه نمو لد تعبیر لی الغدض و لدت خلق
نواحی رو مانیه قشون الفیر فوری دورد در اسکه پادشاه را از قسامی عزل بینند
که اطلاع این کلمات ترکی حال قشون ایمر نیست که نشر فیده و این الفاظ
رقته تمیز را استماع کند تا اکلت لقمة الا مضغها انف لکلمه بانرتبه شرته
الله دیعه ها انف ضربه این قشون اینکه مبدور خودرو بریکه برادری مولیاک بینه
بار حدسا از خیر هفته و غیرت سافه میانه دیزال مال اسکوته تا ادورات
هیک ایمر با بخوف دکوف مبلداسته پادشاه مهر موز اصناف قشون و مهمات
عرابه ضایع بکنند رعیت دهم ارا الحق از شرت ظلم و تحمیلات اکوار
ملکیات دهشت که شهر سال در این جیره تشنه می توان کو بر طرفهای نعل و قدید
در مرگ را البته راحت روح خود از دنیای مسئله کنند و در باد شاه کبیر غنیمتی
شهرینه دا مجبور نمود لشکر درتقام علاج این کار بکله فرمان اراکی لکن
درام

اگر چیره برسد ۱۲ آن نقد موهوم است در یک ماه اول که اخلاف آن یکروزه

انها را میکنند در توجهات منع و تا حد همین منع به زیر بار رفت از طوطیان

امین تعیین شد و با آن رقم دوم که دیر شد در برد امر مشابهت نقطه است

که خود لعبه ادبست بکوت نیاز میرساند و بجا ملت [illegible] از یکی همینکه از همین

منصب را داشته بوی دهید دقیقه او را چنان است که عده ای از آنها از دست

رفته خانه را از رهن رهائی داده و خاطر از دهن تهی و تنگ خانه دیگر [illegible]

تا فردا پوشیده [illegible] بنشسته [illegible] جیب از [illegible]

زیاده [illegible] حرف بی رفقه [illegible] در [illegible] یک [illegible]

[illegible] و کلمه و تحقیر داد آن سهم حرز و خرابی [illegible] تهران [illegible]

سایه [illegible] وجوه [illegible] در [illegible] بود [illegible]

[illegible] در [illegible] برده بر آن داد و [illegible] از

آلمان [illegible] این صفحه [illegible] دراز و [illegible]

[illegible] واضح میکند [illegible] اعلی از [illegible] حقوق [illegible]

عاجز و ناگزیر است از اینکه منش اداره [illegible] به نام اعتقاد [illegible]

تا وزارت آنچه حقوق حساب دیوانست [illegible] روزدان [illegible]

[illegible] سابق آنکه کریمخان جمع آوری میکنند و [illegible]

الوصول را بجای [illegible] میکند و [illegible] ام [illegible]

رجوع [illegible] ترتیب شده است محمود [illegible] مرضیه [illegible]

[illegible] او [illegible] عمارت فرانسه [illegible]

[illegible] را [illegible] بر [illegible] علما [illegible] تقدیم [illegible]

و فوق علی السماء [illegible] جامه [illegible] فراق [illegible]

و لباس خوف رجوع پوشیده [illegible] لیکن [illegible]

از آب [illegible] ممنوع دارد [illegible] شاه [illegible] را [illegible] کرده [illegible]

[illegible] را [illegible] و که [illegible] کنم در [illegible] و

[illegible] رجوع [illegible] و [illegible] ۱۰ [illegible]

شعبین پیمبر شده اقتصادی او یکی از متون روایت مکتبه است که گوید
با همین تن نویسنده است و دیده‌ها از حزن نغمه شده بودی او منافق
بهمین سبب از قول گورها عار وارد ... با تنها کار دارد
در ملبوس آنچه دیده شده‌ها کبریت است و نمونه‌ای کشور ایران قرن بیست و
دانه آن از شهرت لطافت محرومین همگی نیست مقبره لب انگشته که میگوید
این افسانه را ... فشار یک فشار اسباب قرنها را وارد است که گرفته
مست بار حرمان است و محو شده به جانها فریاد میکنند ای سلطان
لگدی رحم نمیکنند باری این زبان بسته‌ها رحم نکنند و علم ...
جو بخشیده و در دلشان کشته شده و در این آتش از ها تقیه نمیکن بهشت
ای گورها طی کردن ... افسار کارها ... بسته است دولت
آیا از سکوت او سکوت که ... آدم نیست در عمق اندوهای
نوعی آثار نشسته کند مشتبین جلوتها در روزنامه‌ها چه بهره‌ها
خواهند داد

خواهند برد.
و همه وزارت علوم را ... علم اسلام و ... منتخب علوم دارد
متعلق به ... الکن آنچه حاله در روزنامه اخبار ایران منتشر میشود و بلد
خارجه اسباب صحبت و خنده است و وزیر علوم مورد طعن مسطورات اوراق
روزنامه و مطبوعات آن شهر و مردم چشم ... و تعبیه اولیای دولت را است
میکنند و بنا براست مقصر روزنامه خبر ... و ...
آنچه از دولت بنوکر باب ... در ... است که ...
دیگر ... میرود و اگر از برای دولت کاری ... تا از طرف پادشاه اجازه
مخصوص با ایشان وعده ... فرمان ... نخواهد کرد و ... از روزنامه‌ها
گذشته بود ... حاکم اصفهان با رعایا خوش سلوکی ... داده‌ایم
... مرجع ... مرتبع ... داد
رتبه ... مرحمت ... در این ... همچنان ...
سلوکی مشغول ... از عادات ...

ربیع

ابابیل کوفی

که امثال کمونها حقوق ترک است دست بکشند و البته این حاکم در رتبه در
المجلس این عادت یک صرفه دیده‌اند که آن هم اسباب تهییج عقول از
در هر هفته دو نمره پنج روزنامه می‌نویسند در همه جاها تا جاری اسباب ترویج شکسته را آورد
بخرج رساند مجلس کمونها را اینهم جمعیت دسته عالی وزرای علوم نشان داده‌اند که ترتیب
دهد و نفر از همراهان نشان داده‌اند که تمام نفر جمعیت قرمعتدل نیست که خیال
مردم هم این را دارد مجلس دیگر بود، این دو کمیته مقطعه انگلیس در این مراسم
اداره بعید نیست که هر یک از این دو نفر این خرج آن خرج عمده منش بود و علم
ایضاً مباشر روزنامه است که آموخته در روزنامه‌ها دسته این قرار موجب تشکیله
قاره در بحران جبری بیان کنند آیا ما بر این دو برادر دولت‌ها در نظم مملکت
شاه مملکت به همت شاهان این آن حوادث جسته را
ذکر وقوع خوشیها و خوشحالیهای ملت و هم از ضعف دقیقه واقع
شدن آن را ... محبوب هستند دست هایش نفوس و طعن در تاریخ‌ها.

۱/۱/۱۰

و امثال او و اشخاصیکه در وقوع خوشیها فرار کردن ایشان از عقب دشمن
ساکنین مشهور شهر و مرحوم نجیبه اطبای دیگر که در وقوع حوادث خونریزی سخت به
در دیگر درجه فرض کرده‌اند و اسباب قوت شدید شدند مهر بر کار می‌شد در بعضی
حال در جهت بر این امور ترجیح داده‌اند و گفته ترقی امور راحت و کار تازه
که در این امور شده نتیجه اکثر دیگر را از تمکین ساده و عادت مشرق عوارض و ترقی
اشخاصیکه در ضمن تازه و غیر دین را و زائل کنند و در ضمن تحریص از زمینه اطفال
و تعدیه از زاده‌ایشان در جمیع ممالک و دول اسباب تسخیر و تخلخل دولت را اول نمونه
در اقطار عالم شهرت یافته دار تالیف و تصنیف تازه علماء و حکما و اطبا بزرگ
ایشان و خیالات تازه ... در کمال بیش از هر چه با جهل علم و فرات
راجع است با بر نوشته نحو روزنامه امروز از همه این قواعد عادات ... و نه
از هر چه میرود تنخ درست خوش نشر است خنجر با مرد این دارد و اعتقاد را
در تعبیر آن تحقیق کرده‌اند که گو نیز از عمل را بند روح خود بر اساس بنا دارد.

ضمیمه ایرانی

وصیت میرزا یحیی در نفوس شما هست این تیر و ذبیحه ایست از آن بدره
با جماعت خباز همه وشاق است و خباز دکان دارند کشید قباحت اعمال اراد
در نظر پادشاه قرار میشد گفته شد جلوگیری از آن بود که نرخ بالا
برفت تا اینکه بعد بیرون اما میرسید این متغیر شد و قیمت دقیق و نان تثبیت شد و عمل
او را با مال مرکوز به نگاهیه مردم و تعادل قیمت نان و بیرون مستقلانه
او بسیاری حالت را مشغول میکنند که بلا پیش رو از آن مشغول و فتنه در ازکه بیت
وزیر خواسته نظر است همین زیر ریش به درازا گرفته و در فروریز
کشند میرزا یحیی را وزیر کرد تا را در انتظار تلاف و دعبه جلوه داد و حالا گو
خوب است تا میرزا عیسی را بر نحو تقدیم نه هم در وصیت میرزا یحیی تقصیر به
دهم در تهیه خود در یکسره و قنات خبازان با نوازش میرزا عیسی را به
اگر همی تعبیرها دست بر حاضر نه بر رسم معهود و شیوه مألوف اظهار رسیدگی
انگشتند و تکلیف تازه ای بعد از آن ۲ هفته از دخل از ده تعویض

ناطقه آن

ناطقه آن را بسته است بلعند عقل فعال است و فعال ما شاء
مفاهی برا دو کمر کشته بر سبب غیب با معبوث انا الیفین اذا
ثم ینبئهما ثمود بر بال آن شش و بال ساختن ظاهر همین عرفه بعد و بعد مبهار
کشیده و بر عهده از قبیل غم دردی و غیره و ضرر در استیصاله ملت ایران
است میگردد با گرش کیا نزد آن که تکیه تا ز تخته زد و یکجا مرگ در شهر
از سلوک لجوجانه اذعان همه و در آمده قوت داشته در هیچ تاثون
وقتی نمیده دو درست میآید با تکیه سلطنت مهر سکوت بر خویش
پادشاه و منتین دولت و جمع تجار ایران است هیچ شخص حاکم باشد
در حق این دکه تبرابیه در ستیات املای و افعال و کار هم حق و فخور
نظر الله بر ترتیب بزرگ زاده جای خرج خرف نیت مکار دار الخلافه
سفر مکار بری را در راه دیده به اقسام وجوه و دیوان داده در مکار مقرر است
مجرد به صرف کنند و الدول بری آن در نشسته و دیگر بفرح را دو میرود

دنیا ثم یلقون

دیگر شهر عاشقان در هوای شمه چنین رشد دیگر بایست اداره

بیضه بر داشته و پیش پیر دو [illegible] همراه ای [illegible] عقاب

پیر را همچنین گفتم الکافی است در این شهر چهار سال بیکاری و چند جور

صاحب کار الله خود همه چیز گرفته و بحجه دیوان هیچ چیز داده از

وجوه شهر و آنچه بابت حقوق [illegible] دهند با خود [illegible] از کرور

گذشته در مامه آن حساب مغشوش است چنانکه گفتم در مجلس [illegible]

از محاسبات آن عاجز به جمع [illegible] در این [illegible]

در اداره [illegible] اموال کردن حقوق خلق [illegible] مثال

نمودن کرده و میکند [illegible] ایران [illegible]

دیوان اساس انتقال مخفی است [illegible]

[illegible] وزرای [illegible]

وزرای مالیه فعال [illegible] ساخته کنند [illegible]

[illegible]

که بروق و سلیقه وزارت مالیه [illegible] که وزیر مالیه [illegible]

بطمع [illegible] باشد و آنچه [illegible] تحصیل میکنند اهل دیوان [illegible]

[illegible] این [illegible] با اهل [illegible]

بالغای [illegible] وزیر مالیه [illegible] روزی [illegible]

[illegible] دیوان را [illegible] تا [illegible] دنیا [illegible]

و دو سال این [illegible] را [illegible] نفوس [illegible]

[illegible] شاه [illegible] مملکت [illegible]

بجنبند [illegible] مالیه [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] مملکت [illegible]

[illegible] جمیع ملک [illegible]

[illegible] انتقام [illegible]

[illegible]

ملامت بارها این در عبرت للناظرین شد که از این درجه خود مبهم [illegible]
و مهلکه و تقاضای این حاکم را راضی نمود و فرزند از دو عقبهای [illegible] دخیله
رسیده تا مسئولیت سلوک این حاکم و تعیین اسباب غضب آنها است
نجوم را ارج نهاده باران. پس می از وقوع این واقعه عظیمه خسته بودن
نیز جمیع بلد و اهالی را فرا گرفته بر باران. و واجب است علم [illegible]
خود را شتابزده و جمله بشنید و [illegible] دل گشته در این خشت برگشتند کلام را
در هر دو سنین و شهور صاحب الدف و گرد [illegible] مقام بگوییم
بیاورد و بر سر [illegible] تا در این کار جهت و تحقیق رغبت [illegible]
بعد از تحقیقات [illegible] بقدر یک نیاز حقیر [illegible] عزیز [illegible]
این شهر متغیر شده بعد این همه تفاوت از کجاست؟ همینکه رشته کلام
بدینجا کشید دهنها باز ماند و خمیازه ها پیاپی نمود و جواب [illegible]
دادند [illegible] مرا فرستاده شیخ [illegible] است [illegible]

بتعداد

بتعدادی از مسجد و مردم دولت را ناچار گشتند باقی این اشخاص و جمعی [illegible]
بمنزله دیوار [illegible] رسید اسم مملو از فرش و جای شده بر این دیوار میان [illegible] طبیعت
دافع شده [illegible] از اینکه امور تابع [illegible] گشت و دیگر یک تکرار [illegible] کاری
بمقصد طبیعت در گشته در هر [illegible] خود [illegible] تحقیق ایرانی [illegible]
ما این دولت اسم [illegible] کلمات جامعه [illegible] عالت عمل کرده
در هر وقت اثر آن را [illegible] رسید [illegible] بعرض [illegible] ساخته [illegible]
گشت را [illegible] بر [illegible] میکنیم جناب آقا میرزا علی [illegible] قصه [illegible] مردم
کلافه [illegible] بی غرضانه عرض میکنیم رشته کاری [illegible]
واده [illegible] کارها هم [illegible] از جائی هم صدائی در [illegible]
[illegible] مثقال را بر رحمت [illegible] هر دکه را دل سرد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گشته کلان دولت [illegible] از وجود
[illegible] و [illegible] امور دیگر [illegible] چه کار [illegible]
گر رحمت کم کند بچه دلیل [illegible] رحمت بارش [illegible]

امر جهل

این جمله و تهیه کننده نظم و ترقی دولت است از بسیار حملات و جراید

یکی طبع بارور از این سی سال در ترقی ایران بروز صورت اوراق تحریر و کلامی منتشره شد

و اینگاه با امثال او در سیر میبرد و دیگر قوه نباید به سکوت جز سکوت راضی مکنم را

جذب کرده حتی امثال او دولت را آنوقت تعقیب تا فشار و اقتدار

افتاد به ممالک بزرگتر که ملک و مال از هجوم بهانه ضبط شده از

تف شده و ورشه او بسان تف شود اگر تا به روزنه‌های ایران از

خارج میشه دولت ایران را محتاج کمک عطیه کرده است آن

منتظریم ملت ایران در حق این شغل هیچ ملت اختیار نکند غیرت

خود را جلو انظار میکشند و مسند ریاست را چه وقت از خیانت

این کلمات تنها قطعی خواهند که دولت ایران گرفتار بعضی از نشانات

اعمال رجال خویش و رذالت این عهد انقلاب ملت رعیت را از داد

میکنند و حق سرنیزه داران در این تعقیب این دولت ایران خسته

از می خود توان

همین ضبط کردن نشر اموال مردم است که ایرانی‌ها را بر وابسته کامل

شلاق جمع آوری میکنند رعیت به دولت در دیار ستم این قسم ظلمها نمود ای

حفظ اعقاب خود مقتضای نقض قواعد در حقوق ملی خیانت و نقض

خواهند نمود به دولت دیگر التجا برند و هیچ ملاحظه‌ای از این مسائل موافق

تا فقط در حقوق ملی ضبط است هرگاه کیه ولی انعقاد بانک و سلوک

ظلم این موجب رفع امنیت و تعقیب نظام دولت میشود لکن جراید

دول به رغم تعرف انگلیس انعقادات داخلیه زحمت از این لکن

وقتی اینطور به تبعیت ملکیه تا وزرا و سرا موجب استقلال بعد

مجبور شود ولو جبراً مرخص و ما و بنشد تفحص و رسیدگی تحقیق در

تمام رفع انعقادات و تصفیه آن پرداخته دولت ایران با این

رعایت مملکت و قوه کامله مجلساً درمیانه او و پادشاه در

حرکت است انقدر با خبر در مملکت شده داخل و خارج نشر شود

از مجلس

از جمله خلاف آداب در رعایت کلیه رازها بوصف آن بیطرفی است
و مجموعه قوه که ذاتاً لذت بقاء و دوام نمود است مشروط بوجود و میدان داد
بسط فن ستوده است و یادگاری [illegible] افزون و [illegible] همیشه [illegible] گذشته
نمودن حالت [illegible] تغییر نکرده [illegible] [illegible]
بهمچنین [illegible] برطبق [illegible] دولت [illegible] [illegible]
و بخصوص در علاج این [illegible] [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
داشت در [illegible] افغانستان [illegible] ایران
[illegible] [illegible]
در [illegible] دولت [illegible]
[illegible] [illegible]
بود.

[illegible] دولت را [illegible] مصلحت نیست [illegible]
چیزها [illegible] روزنامه [illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible]
که در [illegible] [illegible] [illegible]
اسباب [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دولت [illegible] [illegible]
[illegible] ایران [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

خاتمه کلام

حالت عالیه حاضره ایشان که در مبادی امور جهات تقدیر در اقتضای نفس آنها در دار

علم است و ضعف حال هر که در دوران وضع بسیار کردار تر باشد در شعله آیا شیطان نفسی

منتخب بوده در امراض نفسانیه دوای مخصوصی دارد و خاصیت را بعضی از مردم طلب

از قبور سینه کلان نه صدا در آنها در جسم اثر باشد آن دل را یکسره از راه تنها شده

این اوقات و در این تنه اول شدن را مجموعه حال ایشان در جمع حلال را جنبش نمی‌داد

بر دل عاشق چه محبه گشاده جمع و صحبت ایشان و هر نفعه بی اعتنائی از کسی غیر خدا را

هستند و کشتی کرده در ابر بر ساحل مخوف کناری نرسیده‌اند به موجهات [illegible] ام

بر بنی آدم فوری الا زشت [illegible] کننده در چهار حد است شده سکوت و [illegible]

بر قلمش و [illegible] ترجیح [illegible] دور [illegible] بود [illegible] در قبور است

بدنها [illegible] دارند اینها متفرق [illegible] [illegible] در آن

[illegible] حقیقی [illegible] [illegible] [illegible] در دنیا و آخرت

بغیر آن طبقه در مرار [illegible] ایشان [illegible] [illegible] دیوانه است در دنیا

از ان [illegible] باشد [illegible] در این [illegible] رحم و انصاف [illegible]

از [illegible]

رزق معلوم ایشان [illegible] [illegible] [illegible] شده از بی سامانی و کثرت عیال [illegible]

طلبعا حاضر و آماده [illegible] [illegible] [illegible] هر قسم روائی [illegible] اظهار کردن بی نظمی

بسیار [illegible] [illegible] نیست در دو خورد و جو [illegible] [illegible] طلبعا از [illegible]

در حینه‌های [illegible] [illegible] [illegible] بر باد کار [illegible] [illegible] [illegible] در بازار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مضمون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تواضع

رک کرده در مجلس [illegible] [illegible] سکوت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بالجمله دستگاه عریضی از دهای بسیار فربه گشته این فربه دهان طمع
به رنجه شده بود دهان آز را باز کند و از این غره بی نشاط لقمه ای دارا
و زیر دهان انسان لذت کند طراز این جبنه و از عوامل در انحصار ظلم و جور
با مرور ایام تعقیب به نفوذ این عصبیت باید کلمه حاکمیه زیاد تبلیغ جمیع این شان
واقع شده و در استحکام این مصدر و در تحت خصوص آنکه در بارگاه در قبال فرا
و مقصد و وجوه سریع الوصول تصرفات امکان پذیر سازند و در قبال فرد دست
برد است دیوانی منوط است در صنعت عالیه سعی منع دارند و لغو
بیوقتی شود تا اقتضای ایشان کند با انعام معمور و از اهالی مردم پسند در
خستگی ایشان . و مهولت تکالیف در اضطراب مردم خاطر آزار از خوف
سرها نشسته در تأخیر طلب بکند و جمعاً در روی سینه دیوانه دفترهای خوار آن
جنب به آرا ایشان ترحم و استغفار را در زیارت و شکر جاریکه داشته
داد و ستد نمی رفت با صد ارض مرگ رسانید و پادشاه را ناچار کرد
مطالبات شرعیه و در این مملکت اسم مسعودی نبود جرم مالیات فرو نکند

در اقتضای معامله مبالغه باشند اگر تمام این رشته ببندیم آن رشته کوتاه . عملاً این سرایی
از حال و خفقان رعیت گسسته دلگیر و در کسوت جزا بی دگر نسبت بی سامانی هر یک از آن
حال تماشایی دارند نکو باب از بی نوایی و بی توجهی زور و ساز و در ممالک از ثروت ظلم
وجود حکام گسسته از استیصال نکو باب دستگاه معدلت ایشان این ممالک
عرصه را بر ساکنین تنگ که به تنگ سؤال از میان رعیت ساکنین قدیم
تسلیم حرفه شوند در ابایت نفوذ و جوشان گشت بیرون ساکنین
آنقدر مشغول که از ایشان چه توانستند تکلیف بی حد و اندازه جمعی در کمرهای حق دار این
مال با جبر و زور از ایشان در زیر دادگاهها دو حیوان دیگر آنها مجبور شدند تا از زبانهای زیر
شهر آزاده هم بیند اموال مردم را به جبر دلها چاره بر هم مردم خود بنموده از
رایت کلیه به پایه اختلاف فحول و تسلط ظلم شد نهب نمارهای خود را است کنند
منزل سکه در معنی سلطنت در تحفظ نفوس است حالاً بیم بیدار کی سکه در این
خوه و شکایت در آن نیست که شکست را از ظلم بشکند
کارهای بزرگ که ایشان نکند کفایت هر یک متعرض شده بهم انداخته اند

درا‌ین‌کار هم قدرت که بر آن شخص جز جمع‌آوری وجوه فرض الحیات هیچ تکلیفی نیست

طمع بر سر شان حرکت کرده به آنچه شیئاً فی [illegible] شان صادر است

نیکنند و هم [illegible] الذین قلیل [illegible] طریق [illegible] وصالی از همه بیشتر

مردمان اصلاحی است در ارتش کوه‌های [illegible] جنب [illegible] خبر [illegible]

دشمن دهشمرده راه برده و در برابر آنها شکسته دماغ را از صلاحیت کشیده

از هوای جبروت و فضای ملکوت اشتیاق نسیم دهر [illegible]

اقتلوا [illegible] ، اگر مردم در [illegible] علمی را در تقریب [illegible]

و تقلید است سر [illegible] دیگر [illegible] کتاب تقلید تجسیم [illegible] نقصان [illegible]

که اگر در ایشان سؤال نمود درباره توفیر خرج در دست [illegible] . و در درست [illegible]

و جمع شدن دیگران تا صاحب منصب شد و در دولت رسیده [illegible]

چه صرفه‌ای برده از ورود [illegible] که ام [illegible] از کارهای با [illegible]

و هیچ در تحت قاعده است در این باره [illegible] آن باشد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] نگاه در بار مردم [illegible] [illegible]

[illegible] .

(۱۱/۸)

مجلس ملی [illegible] بر [illegible] داد [illegible] نمو [illegible] جمله و در کرم [illegible]

[illegible] آنها را داده داده [illegible] سینه [illegible] لقمه [illegible] اگر [illegible]

سنگ آب شاه [illegible] دولت [illegible] حاضر است [illegible]

[illegible] خود را [illegible] شاه و در باغ فردوس [illegible]

سرم دیگر [illegible] در چشم [illegible] است [illegible]

که تفاوت [illegible] وزارت علوم [illegible] تعلیم و تصنیف [illegible] رفت [illegible]

در سایع [illegible] محاوره [illegible] است [illegible]

بهمه جای [illegible] و [illegible] این مجاوره [illegible] است [illegible] معلومات [illegible]

[illegible] طهارت [illegible] است و چه [illegible] از [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible] است [illegible] حوت [illegible]

انجام [illegible] نشان [illegible] دولت [illegible] ایران از

برکت [illegible] در [illegible] علوم همه [illegible] در تحصیل [illegible] تعطیل [illegible]

بهمین [illegible] سبعی توفیر [illegible] که [illegible] بهمه روز [illegible]

[illegible]

و دلایت تنها درست می‌دهد و این دو مات آنچه از بیان‌های تکاری گرفته شود
صدر پنج است و صدری ده حکایت به ترکمک طرد الباب در کسی در صدد
کشف این حمل برآید یا در بازارهای دولت ثروت کند این فی ما حر نگیرند بنجش
و تکوئی مستمر شود در بقیه سال سر رفت علی الغفلة تنبهه بمصلحة لله
تقسیم از ارواح بردارد یا آن خنجر خون آلود را در خانه تو دید که فقر
روی خوار آنها را ترک کرده و با دار تخفیف شخص نقشه و ترتیم از آن است
را این قبیل عام چشم زر نشش و این الفاظ عربی عبارات الحسن
خیار فر است و از این است انتباه د... الله یا عالم التی ... الرحیم
انت سراج فی الترتیب و التر ... ارواح ... تشریح ...
اللهم فی طلب ره و انتباج ... نشاره علیک تشبیه الالباب
للتسغیر الترداب یا این جواب راست در آخر این ... و دیگ
بسنده است ممکن غیره آن تیغ جاهی دیر گاه دادم معانی
معانی ترتیب به ای جواب و صد اداب علی الطلیعه از الکر کمانه
بار الجهاد.

هزار نسخه از آن تفرج کنند و در یکی من الطلوعین بار در سر ثروت عمر
ایران را چنان باک دشمنانه که دارد و جوی مردم را تا گاه سفسطه کرده و بی
تا بنی ... شرمن و فرماد و حسن شغل شود و جود این خاص فلان ... دانش
و هر یک در باطن بحر و ستان و بعد صدر را رسم می‌داند نهید سکینه مردم ایران را
تضعیف خاطر پادشاه و قوت و قدرت و تعداد ایشان در ضعیف کردن ایران و
اعمال کردن نفوذ ایران دست داده و کفایت صدر اعظم نقیه دراز اعمال
همین عادت دانسته از وجاهت ایشان و بعد صدر ... در حوادث تتابعه
که مملکت ایران زور آورده مغرب صدارت را در تنها این شاخص
تضعیف می‌کنند بلکه تجمیع آحاد و افراد ایران تضعیف حساب کرد و دیگر قبول
می‌کنند اکنون این تضعیف رش حاجی ۲ اعتماد السلطنه الله و قهار
قدیم رود اسباب نظم چه بیشتر و از این جا دید دیگر چه التزه ممالک اجنبی را
ملکیان فرود آماده دست الطاقه قطعاً اسباب قطع رحمت الهی و امات
مرتبه و تحلیت هیچ السلوب المنعقه کرده تکار این عرف
دهمو

وصنعت آن از قبیل کسب فلاحت و تشم‌ها هم در اجتماع [illegible] تحصیل قوت
و هیچ کاری نمی‌توانسته بپردازند روزی که قوت و نعمه ایشان بر حکمت تحصیل تفوق
برای نعمت معیشی محصور نشد و [illegible] آن رحمت تبدیل شد از بس که در مطالع قمح و قمان
نیز بهر یک گروه [illegible] هیچ جانوری نرسد گندم بهر [illegible] بعد از [illegible] نحو و تحقیقت
و فقد حسب در میان [illegible] شد و معدود بر کسی ملک و اشتر باشد [illegible] اما [illegible]
[illegible] گفته [illegible] از مالکیت [illegible] خود [illegible] امر الله [illegible]
بود [illegible] آن مواد [illegible] نحو و معیشت این [illegible] با لفظهای غلط [illegible]
آنست که شرح و تفصیل آن بیان کرده باید [illegible] جمیع علامه [illegible]
بیان در حوصله این نسخه خارج است از [illegible] این [illegible] و ظلمهای انگار
در صنعتهای ایران [illegible] کرده [illegible] است [illegible] و در میان
مردم [illegible] و تقسیم شده [illegible] و [illegible] ممالک محروسه [illegible]
[illegible] نیست [illegible] صنعت [illegible] آن [illegible] گرده [illegible] و [illegible] آن
[illegible] بهر چه میخواسته از [illegible] میخواسته و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] قرض [illegible] در [illegible]

بگذرنه

سلسله [illegible] بعنوان [illegible] سلسله [illegible] از [illegible]
آدم است [illegible] بطوریکه عوض شد [illegible] بزرگ گشته [illegible] و قدوم [illegible] گندم [illegible]
که گوال گشته آدم را از بهشت بیرون کرد [illegible] آدم را با [illegible] نهاد
بجنبت خلد [illegible] سلسله [illegible] از [illegible] با [illegible] بشری [illegible]
و [illegible] آن [illegible] و [illegible] دسته دسته [illegible]
آن را [illegible] سلسله [illegible] قرض [illegible] طلوع [illegible]
سلسله از [illegible] کلاه [illegible] طبیعت [illegible] در دفع [illegible] این [illegible]
[illegible] از قوت [illegible] و [illegible] آن [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] این [illegible] سلسله و [illegible] از دفع آن [illegible] اختیار [illegible]
در [illegible] [illegible] بود و [illegible] قناعت
از [illegible] دولت [illegible] آن [illegible] و [illegible] املاک مردم [illegible]
[illegible] رسم [illegible] و [illegible] است [illegible] گماشته [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] در [illegible] از جمیع [illegible] صاحب [illegible]
در [illegible] دیوانی [illegible] صورت [illegible] میخواسته و صورت [illegible] سلسله

صحیح

صاحب ملک زرع را به دیوان تحویل کنند و مخارج سال خود را از محصول تحصیل
در این صورت جمعی مقصود نیست جز اینکه رشته کلی خاطر پادشاه را فرو نهند که ده دهات
آباد مردم را [illegible] و خراج کنند [illegible] خالصه شود [illegible] ویران در آنجا [illegible]
دولت [illegible] کرده و [illegible] ایشان [illegible]
الشمس العظمی [illegible] در این [illegible]
[illegible] اعتماد خیال [illegible]
[illegible] استغفار [illegible]
آتش [illegible] آدم [illegible] مرد [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] بود [illegible]
[illegible] طریق [illegible] گفت [illegible]
دادند [illegible] ادارهٔ جناب [illegible]
[illegible] جناب طبیعت [illegible] لوح ضمیر پادشاه از
[illegible] اصلاح آن [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] کرده بود
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]

[illegible] مجلس [illegible] کرده [illegible] مجلسیان [illegible] صدر مجلس [illegible] جناب صدارت [illegible]
زینت گرفت [illegible] کوزه [illegible]
[illegible] مجلسیان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] صدارت جناب [illegible]
[illegible] الخیال [illegible] الاحوال [illegible]
[illegible] اتحاد [illegible] در این مجلس [illegible]
که [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
[illegible] الحیلا [illegible]
[illegible] از
[illegible] گرفته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
جناب [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible] دولت

[illegible] مگر در مغرب [illegible] افق مشرق افق دیگر است [illegible] حالت را [illegible] تحقیق [illegible]
این [illegible] مسئله [illegible] راجع [illegible] داده [illegible] قصص [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible] ترجمه [illegible] ملزم [illegible] بعد [illegible]
بخواب [illegible] دولت [illegible] ایشان [illegible] خواب [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال [illegible] دولت [illegible] حضرت
[illegible] رفت [illegible]
در [illegible] سلطنت [illegible]
کرد [illegible] دولت در [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] رعایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] زبان ایشان [illegible] شکر [illegible]
عجیب [illegible] شکر [illegible] استغفر الله [illegible]
[illegible] الله [illegible] الدین [illegible]
[illegible] صفات راجع است [illegible] ایران [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] مجبور است اگر [illegible] دشمنان
[illegible] از طرق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حق انشتاء [illegible] نهار [illegible] آن مدت [illegible] عدل ابهی رسید و بایشان
هیئت مشفقانه [illegible] صحت [illegible] اهل [illegible] کننده نه بالکل [illegible]
از دروازه ابهی [illegible] و [illegible] درجه تربیت بود از [illegible] تاریخ
[illegible] گلدستان و گلستان [illegible] ابهی را با [illegible]
[illegible] عالم حکمه [illegible] ابهی [illegible] مناسب دلهای [illegible]
رسیده [illegible] آب [illegible] داده [illegible] تسلیم ایشان داد
[illegible] سلام [illegible] در طبع [illegible] قوه [illegible] کرد [illegible]
قوام [illegible] ملکوت [illegible] ابهی دلدادگان
در [illegible] [illegible] لا نعمات [illegible]
[illegible] ابهی را [illegible] عراق [illegible] رسید و مقامات
[illegible] جمعه [illegible] خود [illegible] [illegible]
[illegible] را در مقام [illegible] بینه قرار داد
[illegible] اسم [illegible] [illegible]
[illegible] ابهی [illegible] مبارک [illegible] [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] اوراق
[illegible]
[illegible]
[illegible] ممالک ابهی [illegible]
[illegible]

[illegible] جانورهای [illegible] طبیعا در [illegible] وجود [illegible] جانورها
[illegible] طمینان [illegible] جمیع
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] طمینان
[illegible] در [illegible]
[illegible] طبع [illegible] انسان [illegible]
[illegible] ابهی [illegible]
[illegible]
[illegible] عیب [illegible]
[illegible] ابهی [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]
[illegible] عدل [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] الحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یک صورت طمعی نشان می‌دهد هم نسبت به سلطنت فتحعلی و محمد شاه در بین
بمصلحت دولت و در انتخاب اشخاص و از طرف سیاست بلاد خارجه ابتداء شده این روزها هر
همین را اخبار و جنجال می‌کنند به اتکای دول که مثل روس بازی را هم حاضر در آن کنند
بحکم آثار جمیع قرائن ما مورت اسم انگلیس برده می‌شود که منابع مخارج را ارباب راد
زودتر ادراک کنند از این باب و در ترتیب امور موکول کرده اطلاع را اسم دو بهره دستور
مهام پولیتیکیه و تکلیفات سابق است و تعیین لازم الاداء آن در ضمیمه اطفال آن
که از اینجا آنها با صورت بعید او هم خواهد رسید و غالب آنها مالک شده
و اسم و اعتبار دولت مخصوص ترحم و تفضل با مردم بود و دستگیری نموده و تینه او
بنوا الیه الموسس کنند جمیعاً از ترکیه است این حسن و قبیح آن است نقیض
این است اختراع کرده است و تعداد آن قوی داده ممکن به پادشاه انقلاب در علم
اطلاع به قوانین نظم و تاریخ عمل و انصاف هر امری که دست آنها و خود حیران است
و در باب تدبیر این جنبش و اسم شد همه این نقض نقص تفتنه کرده و بیان علم دیگر با پادشاه
جرائی افسکنده و آن در کار آن تبخر نموده اگر یک بی تدبیر قبل از نقشه مملکت را اسلام
را به همین نحو تجویز نقض نقش و منبع خرج در حضور پادشاه بنوشته بیان در روزها
آن مملکت عالم تعلق خواهد بود به سلکوی بنده و صحت مخرج و علم پادشاه نقشه تعقیب
عمل را نتیجه علم و قریب است بر پرده مستوری کرده و نقل است تکلیف و معامله
بسته را امر حق گذاشته و مرور ابهت آن نقش تفویض کرده تکالیف خود را از میان
را دوبند

برداشته پادشاه، در حالی که انقلاب فراهم پرورش و ادبیت به آدمی نیست تا هم فراهم
بوعده تقسیم کرد او کرده باشد تنظیم خانه را از تکلیف خود خارج بر آن در نظام حرم
سیستم و آدم اکابر العلم با حامیت اعلام و مظلوم و مظلومین که در آنجا پادشاه را اسم ایالات
که در جامعه خود دیگر را نشر پیش حمایت کرده در تمام طبقات قوی و نجیب با علاقه است خاصه
همه کاملاً شده که بیش از انتصاب مرتب و بوعده اوراق با فاز کنند برای از رفتن
در نظام تجمع وضع حالیه الیه بادار سلطنت هندوستان تمکین کرده سلکوه و در آن
آن دو فی حماقت پنهان بود به وجه این پیله بود از همه اسباب دست گشته پی انقلاب
افضل بوده بر دیگر آن تعقیب ها در آن حال حقیقه از سلطنت منبه رسان آن همه آن تا ۲ از نحو
همه سال هر روز هم طرف به دست شده ادبار روز آور نمود تعقیب قبل از آن بر دیگر داد
در آن تعاقب بعضی زن در بنده دستان یک از دو حالی و آن حوصله عرف و ابتهج
خارج نمود هم در این تعالم سکوت معنی انقلاب در کرت که زر اوراق با طلبه و نفوس عاطله داد هم
مادر بر تکلفات و تتمه اطفالهم که آن که در جهت بخشیدن شدند از نشوه فهم و تعقل مانند طفل
اسیجول کودکان ان هنوز آینه روح ایشان از قعر خاکه دست برد بر آن
بیانه نفوس این هستی د بر در عدف اما آن تصور است در آن کم ظلمت وجود
ایشان بر ترسانیده است با تبع از تحقیقات بر ثبت شد هم در این نظام سعید از آن ستم عمومی
امور نعمت انقعالی منبه ستر است و جزء آن اسنعه نمود [illegible] تا نیز
آن وحشی از نوع عرف و هنر بر یک امر تسخیر خود آهن خود کرده از

طلیعه صبح آمدن است همراه خود راه میبرند و با آنها آداب به کار را تعلیم میکنند از
تقسیمات عمده آنها این است که راه عبور را در کوچه و بازار باز نمایند و در [illegible] صحبت
و تنگ نکنند و مخصوص [illegible] آن اجتماع مردم را ایستادن مجبور نمایند و در دعوت میان
مهمان [illegible] دعوت این قبیله همیشه روزگار حوائج این جماعت [illegible] منزلشان
معلوم است [illegible] و تحصیل [illegible] این قبیله [illegible] — [illegible]
اعتبار و خدمت است، القاب [illegible] در [illegible] الفت [illegible]
در کوچه‌ها [illegible] جمعیت بعنوان [illegible] است [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در [illegible] بحث و نصف [illegible] را در [illegible] ۵ [illegible]
میکنند [illegible] [illegible] اران [illegible]
به [illegible] مسئولیت [illegible] خودشان [illegible]
[illegible] صرح [illegible] و هم در [illegible]
به در خواب [illegible] [illegible] [illegible] بد [illegible] در
[illegible] و [illegible] و [illegible] ۱۳۴۰ [illegible]
همین [illegible] است [illegible] هم [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] هم [illegible] آن [illegible] و [illegible] ۵
[illegible] پادشاه [illegible] مردم [illegible] در [illegible] ...
[illegible] از [illegible] هم [illegible] مملکت [illegible] ؟

در ایران صنعت [illegible] شده و [illegible] هم [illegible] [illegible] و این صنعت
ساختن [illegible] آسمانی است [illegible] اسباب [illegible] بعضی [illegible]
و [illegible] ایران رسیده خود را [illegible] می‌بینید و این [illegible]
[illegible] و [illegible] . . . . . و [illegible] [illegible]
در [illegible] طبیعی بر این [illegible] هوا [illegible]
[illegible] می [illegible] از [illegible] بعد [illegible]
و در [illegible] هوائی [illegible] جمع
ایرانی [illegible] است و [illegible] ایران [illegible] است
[illegible] طرز [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] ملک [illegible] در [illegible] و [illegible] است [illegible] از عالم ارواح
[illegible] می‌شود [illegible] [illegible] است و در [illegible] مبارک
پادشاه [illegible] است [illegible] و داد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] و در این [illegible]
۲ [illegible] و [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

در توجه خاطر اعلی [illegible] اطراف و [illegible] ناحیه‌ای [illegible] بتقدیم [illegible]
سبب تسطیح راه‌ها و [illegible] مملکت و تعمیر [illegible] و [illegible] ها [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] معهود در [illegible] و مبارک [illegible] و [illegible]
[illegible] ملک بود [illegible] های دوران [illegible]
[illegible] را هم از هم گسسته بود [illegible] خاطر آورم [illegible] هم [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible] همین [illegible] و [illegible]
و صنعت [illegible] را [illegible] کرد و [illegible]
[illegible] دائم [illegible] و [illegible] جمهور [illegible] در [illegible] گروه [illegible]
[illegible] تشویش خاطر و [illegible] در [illegible] هم [illegible]
[illegible] در زیارت خانه کعبه رفت [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] داد و [illegible] خود [illegible]
[illegible] و [illegible] وزرای [illegible] علاوه [illegible] مملکت و [illegible]
[illegible] و فتح [illegible] نقش [illegible] جمعیت و [illegible] مملکت
[illegible] در میان [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] شمع [illegible] ام [illegible]
[illegible]

[illegible]

برحسب دستور آقای احتشام شهیدی
اینجانب اسمعیل شکوهی [illegible] دارای [illegible]
و مقابله نمودن این کتاب خطی را بودم
مورخه ۱۱/۹/۱۹







